

جز و دوازدهم

۶- وَمَا مِنْ ذَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست جز آنکه روزی او با خدا است و جای آرامش در رحم مادر و جای ودیعه شده در صلب پدر همه را می‌داند که همه در لوح محفوظ پیدا و روشن است.

۷- وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا. و او است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب بود (چنانکه اکنون) تا بیازماید شما را که نیکوکارتر از همه کیست؟ و لکنی قلت اینکم مبعوثون من بعد الموت لیتقولن اللذین کفروا ان هذا الاصحح مبین. و اگر (به مشرکان گوئی) که شما پس از مرگ برانگیخته میشوید (برای روز رستاخیز) خواهند گفت: این سخنما دروغ و جادویی است آشکارا.

۸- وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَنَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَلَقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. اگر عذاب را تا مدت شمرده شده از آنها پس اندازیم، خواهند گفت: چه چیز باعث شد که عذاب بازمی‌برد؟ آگاه باشید آن روز که عذاب می‌آید از آنها نخواهد گذشت و از آنها باز داشته نخواهد شد و فراسر ایشان رسد آنچه را که بر آن می‌خندیدند و فسوس می‌کردند.

۹- وَلَئِنْ أَدْقْنَا لَإِنْسَانَ مِثْلَ رَحْمَةٍ ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ أَنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ. اگر از خود مهربانی به مردم بچشانیم آنگاه از آنان بازستانیم، مردم برستی نو مید و ناسپاسند.

۱۰- وَلَئِنْ أَدْقْنَا نُعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَهْمَةٍ لَيَقُولُنَّ ذَهَبَ اللَّيْلُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ. اگر پس از گزند و بدی روزگار که به او رسیده، روزی و تن آسانی به او بچشانیم خواهد گفت: بد روزی و بد حالی و بیماری و درویشی همه رفت از من ا برستی که خویشان دوست و لاف زن شاد است ا

۱۱- أَلَا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ. مگر کسانی که از بد روزگار شکیبائی کردند و کارهای نیکو کردند، آنانرا آمرزش و پاداش بزرگ است.

تفسیر ادبی و عرفانی

آلرأ. الف نشان الفت و امر به توحید. لام نشانه لؤم و سرزنش. راء نشانه رفق و لطف. پیر طریقت گفت: خدا یا، گاه می‌گوئی: فرود آی، گاه می‌گوئی: گریز، گاه فرمائی بیا، گاه گوئی پرهیز. خدا یا، این نشان قربت است؟ یا محض رستاخیز؟ هرگز بشارت ندیدم تهدید آمیز ا ای مهربان بردبار، ای لطیف نیک یار، آدمم به درگاه، خواهی به نازدار و خواهی خواردار.

حقیقت این کار همه نیاز است و حسرتی بی‌کران و دردی مادر زاد، در آن هم ناز است و هم گداز ا هم رستاخیز نهان و هم زندگانی جاودان و بی‌قراری دل و اجدان، بالای جان مقربان، حیرت علم محققان، احتراق عشق عارفان و سرگردانی جوان مردان. سرگردانی آنان درین راه چنان است که کسی در چاهی بی‌ته افتد هر چند که در آن بیشتر می‌شود آن چاه بی‌ته ترمیشود ا که هرگز او را پای بر زمین نیاید ا هم چنین روندگان درین راه همیشه روانند، افتان و خیزان که هرگز ایشانرا نه وقفستی، و در این راه نه سلوئی، و نه این دریا را قمری، و نه این حدیث را غایتی:

۳- وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ آیه . استغفار توبه است و توبه استغفار ، و هر دو با هم آوردن اشارت است که از گناهان بیرون آئی ، آنکه باوردار که نجات توبه به توبه است بلکه به فضل و کرم او است ، نخست استغفار کن تا از گناه پاک شوی ، پس توبه کن تا درست شوی ، اول بر خیز و طاعت و خدمت به فرمان شریعت بگزار ، پس از آن به اشارت حقیقت بر خیز . آن یکی راه عابدان است و این یکی طریق عارفان ، آن یکی حق خدمت از روی شریعت ، این یکی نشان صحبت در منہج حقیقت ، حاصل خدمت ، رسیدن به متاع حسن است و ثمره صحبت ، رسیدن هر صاحب فضل به فضل خداوند .

۶- وَمَا مِنْ ذَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا آتَتْهُنَّ رِزْقُهَا آیه . خدا آفریدگار است و روزی گمار ، به قدرت وسیع می آفریند ، و از خزینه گشاد روزی میدهد ، نه در قدرت او در این صنع و هنر آید و نه از بدل در خزینه او نقص آید . سزاوار بنده آنست که چون خداوند دادن روزی را بر خود واجب کرد ، هرگز بر روزی غم نخورد و بر صفت آن تکیه کند و اعتماد و توکل به حق داشته باشد .

... وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا آیه . قرارگاه عابدان مسجدها و قرارگاه عارفان مشهدها است و قرارگاه دوست سر کوجه محبوب است که هنگام عبور او را مشاهده می کند ، آری ، هر کس را جایگاه و قرارگاهی باشد جز موحد که نه مأوی دارد و نه منزل !

گویند عیسی روزی گفت : همه موران لانه دارند و مرا ویرانه ای نه اندا آمد از پروردگار که من قرارگاه بی قرارانم و جایگاه بی خان و مان !

عارف زنی در بادیه از کاروان بریده و در بیابان حیران و سرگردان ، زیر مغیلابی فرود آمد ، سر بر زانوی حسرت نهاد ، همی گفت : خدا یا غریب و بیچار ، و غمگین و درویش و تنها و دل ریش . از غیب آوازی شنید که : وحشت داری در خالی که من با تو هستم ا چه اندوه بری ؟ و چگونه تنهایی ؟ من حاضر دل تو و مونس جان تو ام . زبان حال او ناگهان این شد :
گر شوند این خلق عالم ، سر به سر خصمان من
من روا دارم نگارا ، چون تو باشی آن من !

تفسیر لفظی

۱۲- فَلَمَّا نَسَبْنَا رَأْسَكَ لِبَعْضِ مَلَائِحِ الْأَيْمَانِ وَضَائِقَ إِلَيْهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَائِكَةُ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ . پس شاید تو فروخواهی گذاشت و نهان خواهی کرد بعضی از آنچه به تو پیغام فرستاده اند و دل تو از آن تنگ خواهد بود که چرا براو گنجی از مال دنیا نفرستاده اند یا چرا با او برای پیغام رساندن فرشته ای نیامده همانا تو تنها بیم دهنده ای و خداوند بر همه چیز گواه است و همه چیز به او واگذار است .

۱۳- آم يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ . یای گویند : این مرد این پیغامها را از خود ساخته ، بگو ده سوره مانند همین ساخته های بیاورد ! و هر قدر بتوانید هر کرا که جز خدا بخواید بخوانید ، اگر راست می گوئید (ای منافقان و مشرکان) !

۱۴- فَمَا لَمْ يُسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمْتُمْ وَأَنْتُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ . اگر آنها آنچه گوئید استجابت نکردند و نترسند ، (بگو) پس بدانید که آنچه فر فرستاده شده به دانش خدای یگانه

و سخن به قدرت او و پیغام به علم او است. و بدانید که خدائی جز او نیست پس آیا در حال گردن نهادن به آن هستید؟
 ۱۵- مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ
 هر کس زندگانی این دنیا و آرایش آنرا می خواهد، تمام مزد کردارشان در این جهان به ایشان واگذاریم، و مزد ایشان در این جهان کم نمی شود!

۱۶- أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَبَعُوا فِيهَا وَبَاطِلُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 آنان را در جهان دیگر پاداشی جز آتش نیست، و کردار آنها در دنیا تباه می گردد و آنچه از کارها کرده اند باطل و نیست می شود.

۱۷- أَقَمْنَا كِتَابَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِمَّنْ رَزَقَهُ وَبَيَّنَّا لَهُ مِنْ رِزْقِهِ وَبَيَّنَّا لَهُ مِنْ رِزْقِهِ وَبَيَّنَّا لَهُ مِنْ رِزْقِهِ
 اُولَئِكَ يَوْمَئِذٍ يَكْفُرُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُفُّ فِي مِرْيَةِ مَنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ
 مِمَّنْ رَزَقَكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ
 آیا کسی که از جانب خداوند خویش بردستی و پیدائی است و زبان او او را می خواند که گواه خدا است (بر خلق) و پیش از قرآن هم تورات موسی پیشوا و رحمت حق بوده، آنان هستند که به قرآن گرویده اند و هر کس (از هر گروه)، بر آن کافر شود آتش وعده گاه او است، پس تو (ای محمد) نگر که از این قرآن در گمان (شک) نیفتی که این سخن راست و درست است و لکن بیشتر مردم نمی دانند.

۱۸- وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
 و کیست ستمکار تر از کسی که بر خدا دروغ بست؟
 آنان را فردا بر پیشگاه خداوند عرضه می دارند و گواهان گویند: اینها هستند که دروغ بر خداوند خویش گفتند، آنگاه باشید که لعنت خدا بر ستم کاران است.

۱۹- الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ
 کسانی که مردم را از راه خدا باز می دارند و در آن عیب بینند و راستی آنرا کجی می جویند، آنان در آخرت هم کافر و بی ایمان هستند.

۲۰- أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ
 آنان عاجز سازنده خدا نیستند (که زمین از او باز گیرند) و جز خداوند یارانی ندارند. بضعف لهم العذاب ما كانوا يستطیعون السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ
 بر ایشان بر عذاب دنیا عذاب آخرت هم می افزایند و (از زشتی کار خود) سخن حق را نمی توانند بشنوند و نمی توانند ببینند.

۲۱- أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
 آنانند که به خویش زیان کردند (و از خود در ماندند و نومید شدند) و آنچه را که به دروغ نسبت به خدا می خواندند از آنها گم شد.

۲۲- لَا اجْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ
 و به سزا و به راستی، ایشان در آن جهان از همه زبان کاران زبان کار ترند.

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۲- فَلَعْنَةُكَ تَارِكُ بَعْضِ مَا يُوحَى إِلَيْكَ آیه . از درگاه احدیت فرمان آمد که: ای مهتر کاینات، ما تو را به خلق فرستادیم تا طیب دلهای اندوهناک باشی و مرهم درد سوختگان، و آسایش جان مؤمنان این نامه ما را برایشان بخوانی، و لیب آتش عشق ایشان بسوز دلشان در آرزوی دیدار ما امروز فرو نشانی و فردا را وعده وصال دهی. پس

بدانکه چند تنی ازین مهجوران شنیدن آن نمی خواهند! آنرا بگذار، ای محمد! مراد ایشان بخوی و دل در آنان میند، که ما آنها را در ازل برانندیم و داغ حرمان و خذلان برایشان نهادیم. ای سید آنان تو را دشمن و بد خواهند، اگر سخنی به طعن گویند دل خویش به تنگت میار و اگر ایمان نیارند غم محور، ایشان خبیث اند و خدای جز با کان را به خود راه ندهد. هرکه نه آن ما است گر بظاهر عین طهارت است او را پلیدان، و هرکه آن ما است اگر چه عین نجاست است او را پاک شمر! نه بینی سنگ اصحاب کهف بروفای دین قدیمی برداشت ما او را به طهارت برداشتیم و در دنیا با آن جوان مردان بداشتیم و از آفات نگه داشتیم، در دنیا با ایشان و در نماز با ایشان و در بهشت با ایشان است! پس بنده مؤمن که هفتادسال بر بساط اسلام بوده و ذوق ایمان چشیده و قدم بر قدم رسول نهاده، خداوند عالم او را پاک خوانده و مهر خود در دل وی نهاده، کجا زوا دارد که در قیامت او را نومید کند؟

ما را نه بران چوسانلان از در خویش
بنگور صنما که عاشقم ییما درویش
۱۵- مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا. آیه. کسی که خواهان متاع دنیا و زرق و برق آن باشد به او خواهیم داد، لکن باید مزه تلخی حنظل پس از خوردن عسل بجشد و نداند که هرکس از ما دنیا خواهد از وی دریغ نیست لکن در آخرت در ماند! و آن دنیا هم با او نماند.

در آثار بیارند که هرکس روی در دنیا داشت پشت بر خدای دارد و پشت بر خدای داشتن آنست که پیوسته به اندیشه دنیا خست و بر اندیشه دنیا خیزد، و اوقات وی بدان مشغول بود و آن بیچاره نداند که این جهان خانه غرور است و بساط یهود شرور، جای بازیچه ناداران، و سبب فریب آنان. دنیا دار به سان مسافری باشد در کشتی نشسته و دنیا زاد او است، اگر زاد افزون از آن گیر در کشتی غرق شود و باعث هلاک او گردد.

آورده اند که ذوالقرنین: (ظاهر کورش کبیر) در بلاد مغرب به کشوری رسید که زنی بر آن حکومت داشت ذوالقرنین تسلیم کشور او را خواست، زن حاضر نشد او را عار آمد که با زنی جنگ کند. زن گفت: تو را مهانی کنم چون از آن فراغت یافتی ملک به تو تسلیم کنم. ذوالقرنین پذیرفت، چون به خوان آمد، دید همه کاسه های زرین نهاده و بجای خوراک، مروارید و جواهر در آنها ریخته، پرسید چه خورم؟ آن زن گفت: چون بهره تو از دنیا یک نان بیش نباشد این ملک روی زمین کجا بری؟ پس بدان جز دو نان که نصیب تو در دنیا است باقی وبال و نکال است!

۱۷- آفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتٍ مِّن رَّبِّهِ. آیه. یکی از عارفان بزرگوار گوید: حیات دنیا دیگر است و زینت دنیا دیگر، زینت دنیا حب شهوات و حیات دنیا کراهت مرگ و بیم از آن است، هرکه دنیا دوست دارد از خدا خبر ندارد و هرکه چنین است هرگز آرزوی مرگ نکند و زندگی همین داند که زندگی دنیا است، شهوتی بر کمال و غفلتی بی نهایت! و از حیات طیب که زندگی دوستان است از آن بی خبر! و این حیات غافلان است که در تاریکی اند و حیات عارفان در روشنائی آشنائی بر نور دین و روح یقین است که به راه توفیق رفته و به مقصد تحقیق رسیده، دلهاشان از تفرید و تجرید عمارت یافته.

این بیسته به زبان اهل اشارت، تخم درد عشق است که در عهد ازل در دلهای دوستان خود ریخت، نهاد ایشان خاکی خوش بود که در زمان آفرینش آدم از نوع پاک آن برآمده و قابل قبول تخم عشق آمده، پس آفتاب الوهیت بر آن تافت تا پرورشی تمام یافت، گل انس بشکافت و نسیم سعادت وزیدن گرفت، محل نظر الاهیّت شد، اوشها خفته و خدای همواره او را نگهبان. اگر از جاده حقیقت یک بار میلی کند یا در هوای بشریت پروازی نماید از عالم غیب و جهان لاریب جدا آید که: بسوی خدا باز گردد! و زبان حال چنین باشد:

ای باز هوا گرفته باز آی و مرو / کز رشته توستی در انگشت من است

تفسیر لفظی

۲۳- **إِنَّا لَنَدِينُكُم بِالْإِنسَانِ الْكَافِرِ** وَتَعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ وَآخِذُوا بِرَبِّهِمْ **أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** . آنان که بگریزند و کارهای نیک کردند و باخدای خویش آرمیدند ، و خویشان به فروتنی فرآوری دادند ، ایشان همیشگیانند که جاویدانند .

۲۴- **مَثَلُ الْفَرَجِيقَيْنِ كَمَا لَا عَمِيٍّ أَوْ لَا صَمٍّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ** هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ . مثل این دو گروه (کافران و مؤمنان) سان نابینا و کور و بینا و شنوا است ، آیا اینان در صفت برابرند آیا در نمی یابید که چنین نیست ؟
۲۵- **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ** . مانوح را به قوم خویش فرستادیم (تا بگوید) که من شما را بیم دهنده و آگاه کننده ام .

۲۶- **أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْيَوْمِ** . (تا بگوید) که جز خداوند یکتا کسی را نپرستید ، من بر شما می ترسم از عذاب روز دردناک

۲۷- **فَقَالَ الْمَسَلُ الْوَالِدِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرِيكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرِيكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا آلُ الْوَالِدِينَ هُمْ أَزَادُوا لَنَا بِالرَّأْيِ وَمَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ** . پس سران و سرفرازان قوم او گفتند: تو را نمی بینم جز مردمی مانند خود ما و نمی بینم که از تو پیروی کرده باشند جز مردمان رذل ترا در آغاز امر ، (نشناخته و نیندیشیده) و نمی بینم از شما برتری بر ما بلکه یقین داریم که شما دروغ گوی هستید .

۲۸- **قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَأَنْزِلَنِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَا مَكْمُوهًا وَأَنْتُمْ لَهَا كَالِرِهْونِ** . نوح گفت: ای قوم چه بینید اگر من بر راستی و درستی باشم از جانب خدای خویش و آن بر شما پوشیده باشد ؟ آیا من شما را به بیینه ها الزام می کنم در حالیکه شما ناخواهان و دشوار دار آن هستید ؟
۲۹- **وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدٍ لِّلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُّسْلِقُونَ رَبَّهُمْ وَالْكِنَىٰ أَرِيكُمْ قَوْمًا تَبْجَهُنَّونَ** . ای خویشان و تبار من ، من از شما مال نمی خواهم ، مزد من با خدا است و من هرگز کسانی که ایمان آوردند از خود دور نمی کنم و از خود نمی رانم که آنها هم دیدار خداوند خویش خواهند بود ، لکن من شما را گروهی نادان می دانم .

۳۰- **وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُمْهُمُ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ** . ای گروه ، چه کسی بمن یاری دهد و رهاوند از خداوند ؟ اگر من مؤمنان را از خود برانم ؟ آیا در نمی یابید ؟

۳۱- **وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكُوتٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ** . ای نوح گفت: من نمی گویم که خزینه های خدا نزد من است و من غیب نمی دانم و نمی گویم که من فرشته ام و نمی گویم در باره کسانی که به چشم شما خوار و بی مقدارند که هرگز خداوند به آنها نیکی نداد و نیکی ایشان را نخواست و خداوند از خود آنها داننا تراست که در نفسهای آنها چیست ؟ و من اگر چنان کنم از شما کاران بشمار آیم

۳۲- **قَالَ وَبِأَنفُسِكُمْ فَدَعَا لَنَا فَمَا كَفَرْنَا بَعْدَ مَا نَبَّأْنَا بِمَا تَعْبَدُونَ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ** .

گفتند: ای نوح، با ما باز پیچیدی (جدال کردی) و این پیچیدن را با ما فراوان و دراز کردی، پس بیار آنچه وعده می دهی اگر راست می گویی؟

۳۳- قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنِ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ. نوح گفت: اگر خدا بخواهد (عذاب را) به شما آورد و شما عاجز کننده او نیستید.

۳۴- وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كُنَّ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. نوح گفت: پند من به شما سودی ندارد اگر بخواهم شما پند دهم، اگر خداوند بخواهد که شما را بی راه و تباه کند، او پروردگار و آفریننده شما است و بسوی او بازگشت داده می شود.

۳۵- آم يَقُولُونَ أَفَنُوحٍ قَوْلٌ إِنْ أَفْتَرَيْتَهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ. می گویند: این مرد آنها را از خود ساخته! بگو به آنها اگر من افترا می گویم گناه آن بر من است و من از آنچه شما گناه می کنید بی زارم.

۳۶- وَأَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنِّي قَوْمٌ إِلَّا مَن قَدَّ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. به نوح پندام داده شد که از قوم تو بجز کسانی که ایمان آوردند کسی دیگر ایمان نخواهد آورد، پس تو از آنها رنجه مباش و تیار مدار به آنچه می کنند.

تفسیر ادبی و عرفانی

۲۳- إِنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ آيَةٌ. خداوند از روی اشارت، بر ذوق جوان مردان طریقت می گوید: فردا ساکنان حظیره قدس و اشراف درجات علیین کسانی خواهند بود که امروز حلقه فرمان ما در گوش بندگی دارند، و از راه معارضه برخاسته اند.

گفته اند: حقیقت بندگی دو خصلت است، آن کنی که او پسندد و آن پسندی که او کند، نه هر دو طاغی در کافری یک بار تیرانکار در روی ایمان زده! تو ای مسکین در مسلمانی به روزی چند بار تیرانکار و اعتراض به روی احکام تقدیر زنی؟ صفت بندگیست بجا درست آید؟ رضا و تسلیمت چون بود؟ بندگی آنست که در کوی حقیقت، کمر وفا بر میان بندی، و دست در بند شریعت دهی، که نادرست در بندی بود، هرگز به گشودن کمر نرسد، تو بنده ای و راه آزادان می روی اتو بنده ای و مراد خداوندان می جویی، بنده هرگز چون خداوند نبود، و آزادی و بندگی هر دو بهم نیایند.

۲۴- كَذَّبُوا الْقُرْآنَ بِقَتْلِنَا كَمَا لَا عَجْمِي إِلَّا صَمٌّ. آیه. ناپیدای به حقیقت اوست که نه دیده عبرت دارد تا از روی استدلال به آیات آفاق نظر کند، نه دل فکرت دارد تا در آیات آنفوس تأمل کند، نه بصیرت حقیقت دارد تا به نور فراست، مکاشفات اسرار غیبی بیند، بلکه بینای به حقیقت کمین است که به علم یقین به شواهد افعال ننگرد و به عین یقین حقایق صفات بیند، تا به حق یقین جلال ذات حق بیند. علم یقین به شرط برهان است، عین یقین به حکم بیان است و حق یقین به صفت عیان است، علم یقین مؤمنان راست، عین یقین پیغامبران راست، حق یقین مصطفی راست. از آنجا است که عالمیان با خبرند و او با عیان، همه عالم صدقند و او گوهر، همه عالم طفیل اند و او مقصود.

گمراهه تو سبب بودی ای دیر خوشاب آدم نزدی دمی در این کوی خراب

۲۵- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ آيَةً. آورده اند که نوح روزی به سنگی برگزشت و به زبان وی برفت که چه زشت است این سنگ و چه ناخوش و ناپسند است صورت او! تا زیانه عتاب از ناحیه خداوند آمد که ای نوح

بر آفریده ما عیب منگیر آیا تو از او بهتری؟ نوح از سیاست این خطاب بگریست و روزگاری دراز از این عتاب بر خود نوحه کرد، تا نام وی نوح نهادند (۱) از جانب آفریدگار وحی آید که ای نوح تا چند گریه کنی؟

نوح با درازی عمر یکبار کلمه ای گفت که پسند خداوند نبود، بنگر که بسیار زاری کرد و بگریست؟ پس تو را با این گناهان بسیار و معصیت بی شمار، خود چه باید کرد، و حال تو گوئی چون بود؟ و سرانجام به کجا رسد؟ در صورتیکه نوح، پیر پیغمبران و نواخته جهان بود با این همه، مایه حسرت و کان درد و معدن اندوه بود!

پیر طریقت گفت: خدا یا، این دل من کان حسرت است، و تن من مایه درد و غم، خدا یا، نیارم گفت که این همه چرا بهره من؟ نه دست رسد مرا به معدن چاره من! نوح نهصد و پنجاه سال بر زخم و ضرب و بلا و عذاب قوم خویش شکنجائی همی کرد و خدای را شکر همی گفت، نه آن بلا و رنج از وی کاست، نه او از سر آن صبر و بردباری برخاست ادانست که بلا بستر پیغمبران است و هم دم دوستان و هر که در آن بلا صبر کند دوستی حق را سزا است. مصطفی فرمود: چون خداوند بنده ای دوست بدار د بلاها بدو فرستد تا پروای دیگریانش نبود و چون بر بلا صبر کند از خاصگیان حضرتش کند.

نوح آن همه بار بلای قوم خویش همی کشید که او را گفته بودند هر که جامه جوان مردی پوشد ناچار تیر جفای ناجوان مردان خورد و در راه ریاضت زخمهای زهر آلود چشد و نالد!

در عشق تو از ملامت بی خبران در جان و جگر خدنگها دارم من

پیر طریقت گفت: خداوند چون بنده ای را به دوستی خود پیسنبد و شایسته حضرت عنایت گرداند، نخست بار بلا بر او نهد، تا بنده در زخم بلا رام شود، پس از آنکه از حقیقت رضا غذا خورد پس چنان گردد که خود عاشق بلا شود. بایزید بسطامی روزی که بلا به او رسیدی گفتی: بار خدا یا، غذای بی خورش چون خورم؟ مردم پنداشتند که او غذا با بلا می خورد! خود ندانستند که او غذا با رضا می خورد و خود رضا می جوید که در منزلتای دوستی منزلی بالاتر و برتر از منزل رضا نیست! و میوه ای برتر و بهتر از میوه رضا نه!

تفسیر لفظی

۳۷ - وَأَصْنَعُ الْفُلُكَكَ يَا عَيْنُنَا وَوَحِينَا وَلَا تَعْظَا طِبْنِي فِي الدِّينِ ظَلَمُوا وَإِنَّهُمْ مُجْرِمُونَ .
ای نوح، زیر نظر ما کشتی بساز و به پیغام ما و از ستمکاران با ما سخن مگو که آنها غرق شدنی هستند.

۳۸ - وَيَصْنَعُ الْفُلُكَكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَثَلًا مِّنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُوا مِنِّي فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ . نوح مشغول ساختن کشتی شده و هر بار که خویشان او بر او می گذشتند او را مسخره و افسوس می کردند، نوح گفت: اگر شما ما را افسوس می کنید، ما هم در موقع خود شما را افسوس می کنیم.

۳۹ - فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنِ اتَّابَ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّهِمٌ . بزرودی خواهید دانست و شناخت آن کسی که عذاب خداوند به او می آید و او را برای همیشه رسوا می کند!

۴۰ - حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَن آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ . (او را مسخره می کردند) تا آنکه فرمان رسید و از اجاع آب جوشیدن گرفت، گفتیم به نوح که در کشتی از هر جنسی دوتا و از کمان خویش برگیر (بجز کسی که به کفر روی درازل سخن برفت) و هم چنین (برگیر) کسی که ایمان آورده. و ایمان به او نیاوردند بجز شمار کمی!

(۱) نوشته اند نام اصلی او ساکت بوده او بواسطه همان ناله و نوحه زیاد نوح نامیده شده.

۴۱- وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَشَكُورٌ رَحِيمٌ. نوح گفت: سوار شوید و بگوئید بسم الله، بنام خدا راندن و لنگر انداختن، زیرا که پروردگار من آمرزنده و مهربان است.

۴۲- وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ. کشتی آنها را موج موج مانند کوهها می برد و نوح پسر خود را که در یک سو از خویشان کنار گرفته بود به آواز بلند بخواند که ای پسر من بیا با ما سوار شو و با کافران مباش.

۴۳- قَالَ سَأُولِي آلِي جِبَلٍ بَعْضُ مَنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ. پسر گفت: به کوه پناه خواهم برد تا مرا از آب نگاه دارد، نوح گفت: امروز دیگر نگاه دارنده ای به امر خداوند نیست مگر کسی که مورد رحم او قرار گیرد (و تا در گفته گو بودند) موجی میان آنها در گرفت و پسر را ببرد و از جمله غرق شدگان بود.

۴۴- وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاوَاتِ ابْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (پس از هلاک شدگان) گفته شد، ای زمین آب خود را فرو بر، و ای آسمان آب باز گیر، پس آب زمین فرورفت و کار برگزار شد و کشتی بر سر کوه جودی^(۱) آرام گرفت و خداوند فرمود: دوری و لعنت باد بر گروه ستم کاران.

۴۵- وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (چون نوح خواست از کشتی فرود آید) خدای خویش را خواند و گفت: پروردگارا، پسر من از کسان من بود و وعده تو راست است و تو راست تر حاکمانی.

۴۶- قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَشْكِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ. ندا آمد: ای نوح، آن پسر از کسان تو نبود او کسی بود که کار ناشایست می کرد، پس تو چیزی را که به آن آگاهی نداری بخواه و مپرس و من تو را پند می دهم که از نادانان مباش.

۴۷- قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَتَّخِذْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ. نوح گفت: پروردگارا، به تو پناه می برم از اینکه از تو بخوام آنچه که مرا به آن دانشی نیست و اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی من از جمله زیان کاران باشم.

۴۸- قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ. ندا آمد ای نوح، فرود آی به سلام و درودی از ما و برکتی از ما، برخوردت و برگروهانی که از پشت این پسرانی که با تو آمد و خواهند آمد، و گروهی دیگر هم خواهند بود که ما برخورداری این جهان به آنها می دهم پس از آن گرفتار عذاب دردناک از سوی ما خواهند شد.

تفسیر ادبی و عرفانی

۳۷- وَأَصْنَعِ الْفُلَ كَذَلِكَ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بِنُقُولِهِ إِنَّا صَدَقْنَاكَ وَإِنَّا أَكْرَمُ مَا يُعَذِّبُ الْمُجْرِمِينَ. به نوح فرمان آمد از روی شریعت به ظاهر حکم، که از چوب ساج کشتی ساز و در آن نشین تا از توفان برهی و از روی حقیقت به حکم تخصیص و صفت تقرب به سر وی ندا آمد که دریای

(۱) کوه جودی را بعضی کوه آرات گفته و بعضی کوه نزدیک موصل گفته اند.

نفس در پیش داری که در آن گردابه‌های پرخطر و مغرور و متهافت است، و نهنگان جان‌ربای در کین، و ناچار از آن دریا باید عبور کرد تا به ساحل امن و سلامت رسی، از اخلاص کشتی به سه طبقه ساز، یکی بیم، دیگری امید، و سومی رضا. آنگاه بادبان صدق بر آن بند، و بر مهبط صباي اطلاع مبادار که ما خود چنانکه باید راند و آنچه که باید راند خود در انیم. خداوند در این آیت به اشارت می‌گوید: بنده من، تدبیر کار خود با من واگذار و خوبش یک سره به من بسپار و تصرف خود دوردار، که تو محمول لطف مائی و محمول کریمان نمی‌افتد و غرق نشود.

پیر طریقت گوید: خدایا، تا مهر تو پیدا گشت همه مهرها جفا گشت، و تا نیکی تو پیدا گشت همه جفاها وفا گشت، خداوندا، ما نه ارزانی بودیم تا ما را برگزیدی و نه ناارزانی بودیم که به غلط برگزیدی، بلکه به خود ارزانی کردی تا برگزیدی و هر عیب که می‌دیدى بپوشیدی!

۴۰- حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ. آیه. چون خداوند قهار به صفت سیاست، کین‌گاه مکر بر آن بی‌حرمتان و بیگانگان گشود، توفان عذاب فرا سر ایشان نشست، از خداوند جبّار به نوح پیغمبر فرمان آمد که هر که را ما در ازل در پناه لطف و جوار رحمت خود گرفتیم، امروز تو او را در پناه خود گیر و در کشتی نشان که امروز از رستگاران است و فردا از نواختگان و در ازل از خوانندگان است. آن دم شیطان آمد که مرا در کشتی جای ده ای نوح گفت: تو از راندگانی و اینجا جای خوانندگان است! شیطان گفت: ندانستی که من از مهلت یافتگان تا روز رستاخیزم؟ و امروز جز در کشتی تو جایی برای من نیست. ندا آمد که ای نوح شیطان را سوار کن که: در رشته کشند با جواهر شبیهی!

شگفت آنکه نوح پسر خود را می‌خواند و شیطان را می‌راند، فرمان آمد که شیطان را بردار و پسر را بگذار تا بدانی که اسرار تقدیر بر قیاس خلق نیست! و می‌گوید: من آن کنم که خود دانم و کس را به حکم من اعتراض نیست. ۴۱- وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا. آیه. نام خدا آرامش دل مؤمنان است و شفای درد بهار دلان، و آسایش اندوهناکان.

پیر طریقت گفت: خداوندا، نامت نور دیده‌اشنایان، یادت آئین منزل مشتاقان، یافتت فراغ دل‌مردان، مهتر انس جان دوستان.

۴۵- فَقَالَ رَبِّ اِنَّ اِبْنِي مِّنْ اَهْلِي. آیه. پیر طریقت گفت: درگاه حق عزیز است و پیشگاه قدس او عظیم، سرا پرده‌ها فرزده، الوان کبریاء برکشیده، بساط عظمت گسترانیده، کس را نرسد که گستاخی (بستاخی) بر آن بساط کند جز به فرمان او، ندیدی که نوح بستاخی کرد و گفت: پسر من از اهل من است، جواب شنید که نه او از اهل تو نیست! موسی بر بساط جلال و عظمت، انبساطی نمود و ربّ آر نی گفت، جواب لَن تَرَانِي شَنِيد و لی مصطفی شب قُربت و کرامت که به حضرت اعلی رسید و آن بساط عظمت بدید، سر در پیش افکند و هیچ نگفت! جلال احدیت را نگاه داشت و خاموش گشته و گوش فرا داشته تا چه فرمان آید؟ و دستور چه دهد؟ ندا آمد: ای محمد تو را دستور دادیم، زبان به دعا و ثنا بگشای و ما را به پاکی بستای. مصطفی در نگریست آن جلال و عظمت را بدید، دانست که کمال ثنای مخلوق هرگز به بدایت جلال خالق نرسد و ثنای خود همچون چراغ دید در برابر آفتاب و قطره در برابر دریا گفت: خداوندا، مرا چه رسد که تو نام ثنای تو گویم؟ فرمان آمد که ای محمد بستاخی کن، بخواه تا بخشم، بگویی تا نبوشم که:

من آن توأم تو آن من باش ز دل

بستاخی کن چرا نشینی تو خجل

تفسیر لفظی

۴۹- تَبَايَعْتُمْ مَنِ اتَّبَعْتُمُ الْغَيْبِ نُوْحِيهَا إِلَيْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَهَا أَنْتُمْ وَلَا قَوْمُكُمْ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ . این قصه از خبرهای پوشیده است که ما بتو پیغام دهیم و تو هرگز ندانستی و نه قوم تو (عربها) پس تو بر آزار قوم خویش شکیبائی کن که عاقبت پیروزی با پرهیزکاران است .

۵۰- وَإِلَىٰ عِلَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ . و فرستادیم بسوی قوم عاد ، برادرشان هود که گفت : ای خویشان من ، خدا را پرستید ، جز او خدائی برای شما نیست ، اگر جز این کنید شما نیستید جز دروغ گویان .

۵۱- يَا قَوْمِ لَا اسئلكم عليه أجرا إن أجري إلا على الذي فطرني أفلا تعقلون . هود گفت :

ای قوم ، من از شما مزدی نمی خواهم ، مزد من با خدائی است که مرا آفریده آیا درست نمی یابید و تعقل نمی کنید ؟

۵۲- وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُورًا رَبَّكُمْ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مَجْرِمِينَ . ای قوم ، از پروردگار خود آمرزش بخواهید و بسوی او باز گردید و توبه کنید ، تا برای شما از آسمان باران پیوسته بیارد ، و نیروی بر نیروی شما بیفزاید و از پذیرفتن پیغام بزمگردید در حالیکه گناه کار باشید .

۵۳- قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ . گفتند : ای هود ، تو برای ما پیغامی درست و روشن نیاوردی و ما خدایان خود را به گفته تو از دست نمی دهیم و به تو هم نمی گرویم .

۵۴- إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعترابك بعض آلِهتنا بسوءِ قال آتني أشهد الله وأشهدوا آتني برئ مما تُشركون . نمی گوئیم به تو چیزی جز آنکه از بعض خدایان ما به تو گزندی رسیده ا هود گفت : من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که از آنچه شما با خدای یگانه شریک می دانید بیزارم .

۵۵- مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُ نَبِيِّ جَمِيعَاتِهِمْ لَا تُنظِرُونَ . پس با من هر کار دارید بکنید و بکشید به هر ساز و توانی که دارید و می توانید ، آنگاه به من هیچ درنگ ندهید .

۵۶- إني تو كنت على الله رببي وربكم ملامن ذابته إلا هو أخذ بناصيتيها إن رببي على أصراط مستقيم . من به خدای خودم و خدای شما تو کلماتی که هیچ مجبده ای نیست مگر خداوند ناصیت او را گرفته دارد و از او بازخواست می کند ، زیرا خدای من بر راهی راست است .

۵۷- فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ . اگر برگردید ، من به شما ما مورث خود را رسانیدم و خداوند گروه دیگری بجز شما در زمین برقرار خواهد کرد که جای شما را خواهند گرفت و شما هیچ زبانی بآنها نتوانید رسانید ، که خدای نگاهبان و نگاهدار همه چیز است .

۵۸- وَآتَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَا هُمْ مِنَ عَذَابِ غَلِيظٍ . آنگاه که فرمان ما آمد ، هود و کسانی که با او ایمان آورده بودند از عذاب بزرگ نجات دادیم .

۵۹- وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ . این قوم عاد است که سخنان ما را انکار کردند و فرستادگان خدا را عصیان ورزیدند و از هر ناپاک ستیزه کار پیروی کردند .

۶۰- وَأَنْتَبِعُوا فِى هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عِبَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعِدَ أَلْعِبَادَ قَوْمِ هُودٍ. وَأَنَّا نَدْرَأِيكَ جِهَانِ وَدَرُورِ رَسْتَاخِيزِ لَعْنَتِ رَا دَرِي بِرَدْنَدِ آكَاهِ بَاشِيدِ كَه قَوْمِ عَادِ بَخْدَاىِ خُودِ كَا فَرَشَدْنَدِ، آكَاهِ بَاشِيدِ دُورِي وَلَعْنَتِ بَادِ بَرَعَادِ قَوْمِ هُودِ.

تفسیر ادبی و عرفانی

۴۹- تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ آيَةٌ. اشارت است به جلال قدر مصطفی و کمال عز او، لطف ایزدی است که گوهر فطرت محمد را جاوه می کند و می گوید: ما قصه پیشینیان و آئین رفتگان و سرگذشت جهانیان از قوم نوح و عاد و ثمود و امثال آنها همه بر تو کشف کردیم و مشکلاتی غیبی و نکته های علمی خلق را به زبان تو بیان نمودیم، و از آن دو قصد داشتیم یکی اجلال قدر تو خواستیم و دیگری کمال امانت و دیانت تو را با خلق نمودیم، تا جهانیان بدانند که مفتی عالم جبروت توئی و محل کشف اسرار آزل و آبد توئی، آن اسرار که با تو بگفتیم و آن انوار که به دل تو راه دادیم به کس ندادیم. ای محمد ما جان تو را از خزینه قدس بیرون آوردیم و در صورتی شیرین و پیکری نگارین بیرون دادیم، تا به زبان خوشن و اجبات شرع ما را با بندگان شرح دهی و قصه عالمیان و سرگذشت ایشان از مبدع کاینات تا مقطع حادثات بر ایشان خوانی، تا به برکت رسالت تو، خلق را از تاریکی بیگانگی به روشنائی آشنائی رسانیم.

معنی و مقصود دوم ما از بیان این سرگذشتها آنست که ما خواستیم به بیان این داستانها، آرامی در دل تو آرمیم و در آن سکون افزائیم تا بدانی که برادران تو یعنی آن پیغمبران که درگذشتند، از قوم خویش چه رنجها کشیدند و به عاقبت یاری ما چون دیدند اسنت ما با تو همان است که صبر کن که عاقبت با صابران و پرهیزکاران است، هیچ منال و اندوه مدار، که هر آن گل که در اینجا خار در دست تو بیش نشاند، در قیامت بوی خوش به دماغ تو خوشتر رساند.

پیری را پرسیدند تقوی چیست؟ گفت: تقوی آنست که چون با تو حدیث دوزخ گویند آتشی در نهاد خود برافروزی چنانکه دود خوف بر ظاهر تو بنماید، و چون حدیث بهشت گویند نشاطی گیرد جان تو بر آید چنانکه از شادی گونه های تو سرخ رنگ شود، و چون خواهی متقی بر کمال باشی، به دل بدان، و به تن در آیی و به زبان بگویی، و آنچه گوئی از مایه علم و سرمایه خیر دگویی، که هر چه نه آن باشد بر شکل سنگ آسیا باشد که عمری می گردد و بیک سرسوزن فراتر نشود.

بوهریزه گفت: روزی رسول خدا نماز با مدام کرد و گفت: هم اکنون مردی از در مسجد در آید که منظور حق است و نظر مهر ربوبیت در دل او پیوسته بر دوام است! بوهریزه برخاست به در شد و باز آمد اسید گفت: ای اباهریره زحمت میکش که آن نه توئی، تو خود می آئی، و او را می آرند، تو خود می خواهی و او را می خواهند، خواهنده هرگز چنین خواسته نبودی. و رونده هرگز ربنده نبودی. رونده مزدور است و ربنده مهان! مزد مزدور در خور مزدور، و پذیرائی مهان در خور میزبان.

در ساعت، سیاهکی از در درآمد جامه کهنه پوشیده و از بس ریاضت کشیده و مجاهدت کرده، پوست روی او خشک گشته و از بیداری و بی خوابی شب، تن وی تزار شده و چون خیالی گشته! این است زبان حال او:

زین گو نه که عشق را نهاده بنیان ای بس که چو من بیاد بر خواهی داد

بوهریزه پرسید: ای رسول خدا، این جوان مرد کیست؟ گفت: آری این است غلام مغیره نام او هلال،

در مسجد آمد و در نماز ایستاد حضرت فرمود: فرشتگان آسمان بر موافقت و متابعت و اقتداء به او در نماز ایستاده اند چون سلام باز داد، رسول خدای او را نزد خود خواند، او دست در دست مصطفی نهاد رسول گفت: مرا دعائی گوی، هلال بر حکم فرمان گفت: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**، رسول آمین گفت، پس هلال برخاست و رفت، و رسول خدای دودیده خود در او نهاده و سخت در او می نگرد و می گوید: چه قدر تو نزد خدا گرامی هستی! چقدر نزد او محبوبی! چه عزیز روزگاری و صافی وقتی که در خلوت با خدا نوداری! که دل تو در نظر حق شادان و جان تو به مهر ازل نازان!

پیر طریقت گفت: خدایا، چه خوش روزی که خورشید جلال تو به ما نظری کند، چه خوش وقتی که مشتاقی از مشاهده جمال تو ما را خبری دهد، جان خود را طعمه بازی سازیم که در فضای طلب تو پروازی کند و دل خود نثار دوستی کنیم که بر سرکوی تو آوازی دهد. چون هلال از مسجد بیرون رفت رسول خدا فرمود: از عمر این جوان سه روز بیش نمانده! بوهریره گفت: چرا خبرش نکنی؟ گفت: هر چند وی به مرگ اندوه ندارد لکن من نخواستم براندوه وی بیفزایم. روز سوم حضرت بایاران به سرای آل مغیره رفت و پرسید: آیا از شما کسی رحلت کرده؟ گفتند نه! حضرت فرمود: به خدا قسم مرگ به خانه شما آمده و بهترین کس شما را ربوده! مغیره پرسید: ای رسول خدا، این غلام کم شأن تر و گمنام تر از آنست که مانند شما بزرگواری یاد او کند! حضرت فرمود: هلال در آسمانها شناخته شده و در زمین ناشناخته است، دوستان خدا در زمین مجهول و در آسمانها معروفند، غیرت حق نگذارد که ایشان از پرده عزت بیرون آیند که خداوند فرمود: دوستان من در پرده اند و جز من کسی آنها را نمی شناسد!

آنگاه رسول خدا در چهره آن دوست خدا بگریست، قفس تن را از مرغ جان تهی دید که مرغ امانت به آشیان

ازل باز رفته بود!

به دوستیت بهمیرم به ذکر زنده شوم شراب وصل تو گردد اندم ز حال بحال

در آن حال چشمان رسول خدا بر آب شد و فرمود: ای مغیره، خداوند در زمین هفت نفر دارد که بواسطه وجود آنان باران می بارد، و گیاه زنده میشود و می میرد و این غلام سیاه بهترین آن هفت نفر بود!

آنگاه فرمود: برادران در شست و شوی برادر خود بر آئید، برخی یاران پیش آمدند حضرت فرمود: روز روز غلامان و کار کار مولا پان است، سلمان فارسی و بلال حبشی در پیش رفتند و او را شست و شو دادند، آری، خوش بود داستان دوستان گفتن و قصه دل افروز جانان خواندن.

در شهر، دلم بدان گمراید صنما گمرا قصه عشق تو سر آید صنما

❁ تفسیر لفظی ❁

۶۱- **وَإِلَى اللَّهِ أُولُ الْأَعْيُنِ وَأَنْتَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**، وای ایستاده آنست چشمها و تو شنوا و دانستار، و فرستادیم به قوم نمود، صالح برادرش را که گفت: ای قوم خدا را بپرستید که جز او خدائی برای شما نیست، همان است که شما را از خاک زمین آفرید و زمین را استعمار گاه شما قرار داد، پس آمرزش از او بخواهید و توبه کنید (از گناهان) چون پروردگار من نزدیک و پاسخ گواست.

۶۲- **قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّكَ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مَرْيَبٌ**، گفتند: ای صالح ما تو را پیش ازین جز این می دانستیم و می شناختیم (و می بیوسیدیم)

اکنون تو ما را بازمی دازی از اینکه آنچه را پدران ما می پرستیدند پرستیم او ما در شکست هستیم از آنچه ما را بسوی آن می خوانی و دل و خیرد شورنده داریم!

۶۳- قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتِنَا مِنَ رَبِّى وَأَتَيْنِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَ نِسِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ. صالح گفت: ای قوم، ببینید چه میگوئید! اگر من بر راهی راست و درست از بسوی خداوند هستم و رحمت او شامل حال من شده، در صورتیکه او را نافرمانی کنم چه کسی مرا یاری خواهد کرد؟ و اگر فرمان شما برم و به رأی شما آمدم اجز زیان چیزی بر من افزوده نخواهد شد!

۶۴- وَيَا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَاكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ. ای قوم این ماده شتر خداست و نشانی و برهانی بر پیغمبری من است آنرا واگذارید تا از زمین خدای روزی خورد و به آن هیچ بدی مرسانید که شما را عذاب نزدیک بگیرد.

۶۵- فَعَقَرُوهُهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْدُوبٍ. پس آنان ناقه صالح را پی کردند او صالح با آنها گفت: تنها سه روز از جهان برخوردار باشید و پس از آن هلاک خواهید شد، این وعده ایست که دروغ نیست!

۶۶- فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنْ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ. چون فرمان به عذاب و هلاکت آنان آمد، ما صالح و کسانی که با او ایمان آورده بودند به بخشایشی از خود ما، از رسوائی آن روز عذاب نجات دادیم، که به راستی خپلهاوند تو توانا و سخت گیر است.

۶۷- وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ نَجَّامِينَ. پس فرشته بانگ به ستمکاران زد و آنان همگی در خانه های خود افتاده و مردند.

۶۸- كَان لَمْ يَخْشَوْا فِيهَا إِلَّا أَنْ تَمُودَ كَفَرُوا وَرَبَّهُمْ إِلَّا بَعْدًا لِيَمُودَ. چنانکه گوئی هرگز نبودند. اکنون آگاه باشید که قوم ثمود به خدای خویش کافر شدند، آگاه باشید، دور باد ثمود از لطف خدای و لعنت بر او باد.

۶۹- وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالُوا سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ. و فرستادگان ما به ابراهیم آمدند و بشارت آوردند (به فرزند) و گفتند: درود بر تو و ابراهیم درود گفت و درنگ نکرد تا برای آنها گوساله ای بریان شده آورد.

۷۰- فَلَمَّا رَأَوْا بَدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَمْنَأُوا أَنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ. چون ابراهیم دید که دستهای ایشان فرا گوساله نمیرسد، ایشانرا به انکار (ناشناخت) دید و ترس در دل می پوشید آنان گفتند: ای ابراهیم، ترس، ما برای هلاک قوم لوط فرستاده شده ایم.

۷۱- وَأَمْرَاتُهُ فُلَانِمَةٌ فَصَحَّحَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ. وزن ابراهیم آنجا ایستاده بود، چون ما او را به فرزند بشارت دادیم از شگفتی بخندید پس ما به آن زن بشارت دادیم که فرزندی اسحق نام از او و یعقوب نام از اسحق به جهان خواهد آمد.

۷۲- قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ. زن گفت: وای بر من! آیا من می زایم در حالیکه من پیرم و این شوهر من پیر است؟ این امری شگفت آور است!

۷۳- قَالُوا اتَّعَجِبِينَ مِنَ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ.

گفتند (به آن زن) آیا تو از کار خدا و رحمت و برکات خدا بر شما خانواده ابراهیم در شکفتید؟ و بدانید که خداوند ستوده بزرگوار است.

۷۴- فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ . همینکه ترس از

ابراهیم رفت و بشارت به او رسید، با ما بنای پیچیدن برای قوم لوط گذاشت (والحاح در طلب شفاعت کرد).

۷۵- إِنْ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أُوَّاهٌ مُنِيبٌ (۱). همانا، ابراهیم بر دبار و آوه کننده و بازگراینده و دل با خدا آورنده است.

۷۶- يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرٌ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ .

(آنان بر اثر شفاعت او) گفتند: ای ابراهیم، از این سخن روی گردان که فرمان خداوند تو آمده و به ایشان عذابی باز نبردنی ورد نشدنی خواهد رسید.

✽ تفسیر ادبی و عرفانی ✽

۶۱- وَإِلَىٰ شَمُودَ آخَاهُمْ صَالِحًا. آیه . خداوند در بیان قصه عاد و ثمود اظهار جلال و استغناى ازلی می کند

و سیاست جبّاری و عظمت قهّاری خود به خلق می نماید تا بدانند که او از جهان و جهانیان بی نیاز است، نه ملک او به طاعت مطیعان است و نه عزّت وی به توحید موحدان، و نه نقصی در جلال او از کفر کافران! اگر همه عالم ز نثار بندند، درگاه عزّت او را چه زیان؟- در باغ جلال گو خلالی که باش!

پیر طریقت گفت: آدمی هر چند کوشید با حکم خدا بر نیامد، کوشش بنده بار د ازلی بر نیامد، عبادت او با داغ

خدای بر نیامد، ایست ما با نه ایست حق بر نیامد، جهل ما با مکر نهانی بر نیامد، مفلس گشتم کسی را بر ما رحمت نیامد، دنیا به سر آمد و اندوه ما به سر نیامد!

... هُوَ أَنشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَأَسْتَعْمَرَكُمْ. آیه . (ای قوم) خداوند شما را آفرید و ساکنان زمین کرد،

تا بنظر عبرت در آن نگرید و کردگار و آفریدگار آرا بشناسید، و در این دنیا کار آخرت بسازید، نه بدان آفرید تا بک بارگی روی به دنیا آرید و طاغی و یاغی شوید.

آورده اند که: جوانی زیبا، دست از دنیا برداشته بود، یاران او را گفتند چرا از دنیا نصیبی بر نداری؟ گفت:

اگر کسی از شما شنود که با عجزی فروت و وصلتی کرده ایم چه گوئید؟ ناچار گوئید در یغا، چنین جوانی که سر به چنین پیرزنی فرود آورد و جوانی خود را ضایع و تباه کرد! پس بدانید که این دنیا عجز گنده پیراست و تا امروز هزاران هزار شوهر کشته، هنوز عده یکی تمام به سر نبرده که با دیگری پیوسته | و در حمله جلوه وی آمده. کسی که خرد دارد چگونه باوی عشق بازی کند و دل در وی بندد؟ آن بیچاره بدبخت که با وی آرام دارد، و او را به عروسی خود می پسندد، آزانست که عروس دین نزد او جلوه نکرده و جمال او را هرگز ندیده، که گفته اند:

اگر در قصر مشتاقان تو را يك روز بارستی

و اگر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو

۶۹- وَلَقَدْ جَاءَتْ رَبُّنَا إِبرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى . آیه . ابراهیم پیغمبری بزرگوار، شایسته کرامت نبوت

و رسالت و سزاوار خلت و محبت و صاحب فراستی صادق بود، با این همه چون فرشتگان آمدند ایشانرا نشناخت و در فراست برو بسته شد | به دو سبب، یکی تا بدانند که عالم به همه خفیات خداست و در آسمانها و زمین یگانه نهان بین و دور بین یکتا است.

دیگر آنکه چون خداوند حکمی کند و قضائی راند، بر آن کس که خواهد راه فرست بر بندد، تا حکم برانند و مهر خود بنمایند و خدائی خود را آشکار سازد، بچه که او را رسد هر چه کند و سزد هر چه خواهد.

گفته اند: خداوند فرشتگان را به ابراهیم فرستاد تا او را به خلیل بودن بشارت دهند و به سلام خلیل برخلیل بشارت را کامل و تمام کنند.

... فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ. آیه. ابراهیم، نخست پنداشت که آنان مهمانانند! این بود که شرط میزبانی بجای آورد، زود برخاست و خوراک آورد. خداوند آن شتابزدگی از او پسندید. و از او تمجید کرد، چه که محبت اندک، از دوست به بسیاری جلوه کند.

جنید گفت: بنای تصوف بر شش خصلت نهاده اند: اول سخا، دوم رضا، سوم صبر، چهارم پشمینه پوشی، پنجم جهان گردی، ششم فقر و ناداری. از این رو گفته اند: سخا برای ابراهیم - رضا برای اسمعیل، صبر برای ایوب، پشمینه پوشی برای موسی جهان گردی، برای عیسی و فقر برای محمد.

عارفی بزرگوار را مهمانهای رسید، و به جوان مردی و مهمان نوازی شناخته شده بود، خادم را گفت: خوان غذا آر، خادم رفت و دیر کرد، مسافران در انتظار ماندند و در بعضی از ایشان اینکاری پدید آمد! که نه نشانه فتوت و جوان مردی است، پس از انتظار زیاد سفره غذا بیاورد، پرسبب تأخیر پرسید؟ گفت: مولای من، در سفره مورچه ای بود که خلاف جوان مردی دیدم آنرا آزار رسانم و برخلاف ادب بود که سفره را با مورچه برای مهمان آوردم لاجرم صبر کردم تا مورچه خود از سفره برفت آنگاه آوردم احضران همه آفرین کردند.

۷۴- يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ. آیه. مجادله ای که ابراهیم در کار لوط می کرد چون برای خدا و در راه خدا بود و از شوب ریا پاک و از حظ نفس دور بود، لاجرم جدال او را مسلم داشتند و از او درگذشتند و در نوازش و کرامت بیفزودند و او را به صفت حلیم و آواه ستودند:

لطفیه: گویند جوان مردی گروهی تازه رسیده را مهمانی کرد و بفرمود تا هزاران چراغ بیفروختند یکی او را گفت: اسراف کردی که این همه چراغ بیفروختی! گفت: برو آنچه از چراغها که نه از بهر حق و رضای مطلق او روشن کرده ام خاموش کن، آن مرد برفت و گرد یک یک چراغها برآمد تا آنرا خاموش کند نتوانست و نه دستش به آن رسید که گفته اند:

چراغی را که ایزد بفرورد
هر آنکس پف کند پیش بسوزد

- یا -

هر آن شمعی که ایزد بفرورد
گر آن را پف کنی سبیل بسوزد

تفسیر لفظی

۷۷- وَمَا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِوَىٰ يَهُودٍ وَصَاقِيهِمْ ذُرْعًا وَقَالَ هَلْداِ يَوْمٌ عَصِيبٌ. چون فرستادگان ما به لوط آمدند، از آمدنشان اندوهگین شد و دل تنگ گردید (و چون ایشان را دید) گفت: روزی سخت و برمن گران است.

۷۸- وَجَاءَتْهُ قَوْمَهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلِ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَلْؤُلَاؤِ بِنِسَائِي هُنَّ أَظْهَرَ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَكْفُرُوا لَهُ وَلَا تَعْزُؤُنِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ. قوم لوط با شتاب بسوی او شتافتند و چون آنان از پیش کارهای بد می کردند، لوط گفت: اینان دختران من برای شما حلال ترند پس از خدای بترسید و مرا در برابر مهمانم سرافکنده نکنید، آیا در میان شما مردی بر راه راست نیست؟

۷۹- قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَالَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقِّ وَآتَاكُمْ لَتَعْلَمُنَّ مَا نُرِيدُ . گفتند (ای لوط)

تو دانسته‌ای که ما را فرا دختران تو راه نیست و تو میدانی که ما چه می‌خواهیم .

۸۰- قَال لَوْ أَن لَبِيْ بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَى إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ . لوط گفت : کاش مرا نیروی بود ، یا کاشکی من بجائی

استوار و خاندانی داشتمی که به آنها گرانیدی !

۸۱- قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ أَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا

يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا تَكُنْ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنْ مَوَّعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ .

(فرشتگان) گفتند : ای لوط ما فرستادگان خدای تو هستیم و از آنان به تو هیچ نرسد ، پس تو خویشان خود را برای پاسی

از شب بیرون بر و مبادا که یکی از شما واپس نیگردد ! مگر زن تو که واپس خواهد نگرست ! و به او میرسد آنچه به آنان

خواهد رسید و هنگام عذاب آنان بامداد است آیا بامداد نزدیک نیست ؟

۸۲- فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَّنْضُودٍ

پس چون فرمان (عذاب) ما نازل شد ، شارستان (شهرستان) آنها زیر و رو کردیم و باران سنگ (گیل نما) بر آنها باریدیم .

۸۳- مَسْؤَمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَاهِيٍّ مِنَ الظَّالِمِينَ بَسْعِيدٍ ، سنگها نزد خدای تو بنام هر کس نشان شده

بود و این کيفر از ستم کاران دور نیست ؛

۸۴- وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا

النَّمِيطَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرِيكُمْ بَعْضَ الَّذِي تُكَفِّرُونَ وَأَنَا خَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ . و بسوی اهل مدین برادرشان

شعیب فرستادیم که گفت : ای خویشان من خدا را پرستید ، شمارا جز او خدائی نیست و پیمان و ترازو را نگاهید و کم ندهید ،

من نیکوئی شما را می‌بینم و می‌خواهم و از عذاب روز بزرگ بر شما می‌ترسم .

۸۵- وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِيزَانَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْشَوْا

فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ . شعیب گفت : ای قوم ، پیمان و ترازو را به راستی و درستی و داد بپسندید و بر سنجید ، و در زمین

تباہ کاری و فساد نکنید .

۸۶- بِقِيَّتِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ . آنچه در دست شما از مال

حلال ماند ، برای شما بهتر است اگر ایمان دارید و من نگاهبان (گوشوان) شما نیستم بلکه من پیغام رسانم .

تفسیر ادبی و عرفانی

۷۷- وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيبًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا . آیه . اشارت است به کمال حزن لوط

و نهایت اندوه وی در راه دین . این آیت هم تشریف است و هم بشارت ، تشریف است از آن روی که قرآن اندوه او را

جلوه میدهد و از اندوه او عالمیان را بر آتش اندوه می‌نشانند . بشارت است از آن روی که هر کرا طالع رسیدن به مراد داشته

باشد ، نخست تیر بی مرادی در کام وی نشانند و بر درد و اندوهش بیفزایند ، آنگاه چون یکباره دل به اندوه سپرد ، محبت

حق او را در پرده عصمت خویش گیرد ، چه که خداوند دلی دوست دارد که غم نادیدن وی خورد و همه بار درد نایافتن

او کشد ، اندوهش بدان دهد تا روزی گوید : دلشنگ میباش ، بزم دردش افکند تا به وقت مردن او را گوید : مترس .

پیر طریقت گفت : خدایا ، نصیب این بیچاره از این کار همه درد است ، مبارک باد که مرا این درد ، سخت

درخور است ، بیچاره آن کس که از این درد فرود است ، حقا که هر کس بدین درد ننازد ناجوان مرد است . زیرا :

دردی دگرش بجای در برگیرد.
کانش چو رسد به سوخته اندر گیرد!

هر درد که زین دلم قدم برگیرد
زان با هر درد صحبت از سرگیرد

۸۰- قَالَ لَوْنُ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ . آیه . می گوید کاش من نیروی داشتم که شما را از نافرمانی حق باز میداشتم . قوم لوط همینکه آن زیبارویان را دیدند، آن مهجوران درگاه عزت و زخم خوردندگان عدل ازل، گریه سرای لوط به قصد آن عزیزان برآمدند، و آن پیش آمد به لوط دشوار آمد، ورنج دل او در حق مهمانان به غایت رسید، و بی آرام گفت : کاش نیروی داشتم که ...

با آنکه لوط رنج از ایشان دید شفقت و مهربانی از ایشان باز نگرفت و آرزوی توفیق و هدایت آنان در دل خود راه داد و گفت : اگر کلید معرفت و هدایت به دست من بودی ، بردهای شما در معرفت گشودی ، و شما را به این خندان و عیسیان فرو نگذاشتمی ، لکن چه سود که این کار به دست من نیست ، و هدایت بخواست من نه !

۸۲- فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَىٰ لَيْسَ أُولَئِكَ . آیه . سنت خداوند در بندگان برگرداندن احوال بر ایشان است و حدوث تغییر و انقلاب در میان آنان ، چه که گردش احوال و تیرگی روزگار ، صفت حادثات و سرانجام بندگان است . روزی ایشانرا نعمت دهد و روزی غم ، یکی بی کام و نوا ، یکی شادان و نازان از آن روی که گاه چنان است و گاه چنین ، چون از خاک مختلط آفریده شده و به آب تغییر و تغییر سرشته و تابدانی که تنها خدای یگانه و یکتا است که در صفت او تغییر نه و با او هیچ منازع و مشارک نیست ، به فضل خود نوازد و او را به کس نیازی نه ، آنرا که خواهد به عدل خود راند ، و آنرا که خواهد به فضل خود نوازد .

تفسیر لفظی

۸۷- قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي آيَاتِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَكِيمُ الرَّشِيدُ . گفتند : ای شعیب این نمازهای تو فرمان میدهد تورا (و ما را) که دست بداریم از آنچه پدران ما می پرستیدند ، یا در مالهای خویش (از کم دادن و زیاد گرفتن در پیمانه و ترازو) آن کنیم که می خواهیم ؟ راستی تویی آن زیرک راست آهنگ (به طور فسوس و مسخره) .

۸۸- قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقْتِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكَ فِكْرَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَلِكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ . شعیب گفت : ای قوم ، چه بینید و چه گوئید اگر من بر دلیل روشن و نشان راست از خداوند باشم و که مرا از خود روزی نیکو داده است ، و من نمی خواهم از آنچه پیش شما می گویم و شما را از آن باز میدارم با شما مخالفت کنم (و در پنهانی شما آن باز داشته را خود کنم) . من جز اصلاح و نیکوکاری هیچ قصد و اراده ای ندارم و نیست توفیق و کامیابی من مگر از خدای یگانه ، به او پشت باز و توکل کردم و بر او بازی کردم و می گرایم :

۸۹- وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لُّوطٍ مِنْكُمْ بِيَعِيدٍ . ای قوم ، مخالفت شما با من و ادارتان نکند کاری کنید که بشما برسد آنچه به قوم نوح و هود و صالح رسید اواز آنچه به قوم لوط رسید از شما نه دور است .

۹۰- وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ . آمرزش بخواهید از خداوند و به او برگردید و توبه کنید که خدای من بخشنده و دوست دارنده است .

۹۱- قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقْتُمْ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعِزِّيزٍ. گفتند: ای شعیب، ما بسیاری از آنچه تو میگوئی نمی فهمیم (از اخبار غیب) و ما تو را در میان خود بیچاره و ناتوان می بینیم، و اگر خاندان تو نبودند ما تو را بیرون می کردیم و سنگباران می نمودیم و تو نزد ما گرامی نیستی!

۹۲- قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرًا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ. گفت: ای قوم، آیا خاندان من نزد شما گرامی تر از خدا است؟ و او را شما پشت سر گرفته اید! بدانید که خدای من به آنچه شما می کنید دانا و محیط است.

۹۳- وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَمَلًا مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ زَقِيبٌ. شعیب گفت: ای قوم، همچنان باشید و همچنان کار کنید و همچنان زیست کنید و منم همچنان می کنم و بزودی خواهید دانست که عذاب رسوا کننده به چه کسی می آید؟ و چه کسی دروغ گواست؟ و چشم بدارید منم با شما چشم می دارم (تا عاقبت کار معلوم شود).

۹۴- وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَانِمِينَ. و همینکه فرمان عذاب ما آمد شعیب و گروندگان با او را از روی رحمت خودمان نجات دادیم و ستم کاران را بانگ فرشته گرفت تا در سراهای خود مرده بیفتادند.

۹۵- كَانُوا لَمْ يَخْتَوُوا فِيهَا إِلَّا بَعْدًا لِمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ تُمُودُ. چنانکه گوئی هرگز نبودند، دوری باد و لعنت باد بر مدین چنانکه تمود دوری دید و لعنت شنید.

۹۶- وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ. ما موسی را با نشانها و سخنان خویش و با حجیت آشکارا فرستادیم:

۹۷- إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَسْلَاهِ فَاتَّبِعُوا أَمْرًا فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ. بسوی فرعون و کسان او، پس آنان از فرمان فرعون پیروی کردند! در صورتیکه فرمان فرعون بر راه راست نبود!

۹۸- يَتَقَدَّمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ. در پیشاپیش کسان خود روز رستاخیزی آید (فرعون) تا آنها را به آتش دوزخ قرار دهند و بد رسیدن گاهی است:

۹۹- وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَبْئِسُ الرَّفِيقُ الْمَرْفُودُ. بر پی ایشان در این دنیا و در روز رستاخیز لعنت است و بد چیزی است لعنت که بآنها دادند:

۱۰۰- ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقِصُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ. اینها از حال شهرها است که (بر عرب) پوشیده بود و ما (ای محمد) برای شما می گوئیم از آنها شهرها که برخی بر پا و بعضی بکلی نیست و نابود شده اند:

۱۰۱- وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ لَّمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُهُمْ إِلَّا غَيْرَ تَتَبِيبٍ. ما به آنهاست نکرديم لکن آنها خودشان به خودشان ستم کردند و خدایانی که جز خدای یگانه خواندند بهیچ وجه و بهیچ چیز بکار نایند و برای اینها سودمند نباشد، و چون فرمان عذاب از خداوند آمد، آنان جز زیان چیزی دیگر ندیدند و نبنزدند.

۱۰۲- وَكَذَٰلِكَ أَخَذْنَا مِنَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّا أَخَذْنَاهُ الْيَمِّ شَدِيدٌ. و چنان است

گرفتن خداوند تو که شهرهای دشمنان را به عذاب فراگرفت در حالیکه بر خود ستم کرده بودند! (نه بیدادگری بر خدا) آری، گرفتن خداوند سخت دردناک است.

تفسیر ادبی و عرفانی

۸۷- قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلِّتُكَ تَأْمُرُكَ آيَه. شعیب بر ادای طاعتها مستعبد و بر تحصیل عبادتها پیوسته حریص و بر آنها مواظب بود، ساعتی شب به نماز مستغرق و هنگام روز به سخن شیرین و بیان پرآفرین، پیغام حق را با قوم خوش داشت و از این سخنان که خداوند از او حکایت می‌کند، کمال کفایت و وفور عقل و درایت و وفور بصارت و حصول سکینه در دل وی پیدا است، که گفت: اگر من بر بیعت باشم! و آن نوری است که در دل بتابد تا خاطر از حرمت پر کند و اخلاق مهذب گرداند.

۸۸- وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا. آیه. شعیب باز نمود و بیان کرد که آنچه یافتم و دیدم نه از خود یافتم و نه به مردی و فتوت خود به آن رسیدم، بلکه آن روزی خدائی و موهبت الاهی و رزق ربانی و لطف ایزدی است که به من رسیده! گویند: رزق حسن، دوام نعمت است بی مؤنث و کمال صفاوت است بی وسیلت. دوام نعمت، غذای نفس است که مرکب خدمت باشد و کمال صفاوت، غذای روح است که مرکز مشاهدت باشد و از رزق حسن است که کردار مخالف گفتار نباشد، چون کسی که به زبان پند دهد و آنچه خود گوید نکند و اعظ نیست و آن کس که بر زبان حکمت راند و کارهای او بروفق حکمت نباشد حکیم نیست.

... وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ. آیه. خداوند به عیسی وحی فرستاد که ای عیسی، نخست خود را پندده اگر خود پندگرفتی آنگاه به دیگران پندده، وگرنه از من شرم دار. چنانکه گفته‌اند: هر کس حاکم بر خود در منع هوی و هوس نباشد، حکم بر دیگران که به قصد ارشاد و هدایت است نافذ نگردد، و هر کس که دانش بسیار دارد ولی راه هدایت بر او گشوده نشده باشد از راه حق دور است، و به یقین باید دانست که کلید گنج هدایت توفیق است چنانکه کوشش در طاعات و یافتن درجات به توفیق است و خوشا به حال کسی که توفیق او را رفیق است. اگر توفیق نبود، نجات خود کی تواند و بی مرکب توفیق راه به حق چون برآید؟ و تنها به جهد خود کجا رسد؟ این است که شعیب گفت: وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ. پیر طریقت گفت: تا جان در تن است و نفس را برب گذراست و هشیاری حاصل است، از عبدیت چاره نیست، راست است که طاعت به توفیق است، لکن سعی و کوشش بگذاشتن روا نیست.

۹۰- وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ. آیه. می‌گوید: از خداوند خویش آمرزش خواهید که آمرزگار است و بنده نواز، نه به سزاواری بنده، بلکه بشایستگی خویش، هر چند که بنده را جرم بسیار است، آخر فضل خداوند پیش و الطاف پروردگار بیش است، و کرم خود بر بنده چنین عرضه میکنند که: هر چه تقصیر از بنده است بی نیازی خداوند برابر آنست، و هر چه از او ناپسندیده است، مهر بانی خداوند بر سر آنست، و هر چه بنده را امید است فضل خداوند برتر از آنست.

خداوند به داود فرمود: ای داود، راه ما بر بندگان ما روشن دار، و دوستی ما در دل ایشان افکن، و نعمت ما به یاد ایشان ده، و سخنان ما را در دل آنان شیرین کن، و بگویی من آن خداوندیم که با جودم بخل نه، و با علمم جهل نه، و با صبرم عجز نه، و با غضبم صبر نه، در صفتم تغییر نه، در کفتم تبدل نه، اگر بنده تقصیر کند و حق کرامت حق را نشناسد و شکر نعمت نگذارد، خداوند او را عتاب کند. چنانکه به نقل از علی بن ابیطالب خداوند فرماید: ای بنده من، انصاف ده،

من با توبه نعمتها دوستی کنم و توبه معصیتها بامن دشمنی کنی اینکی من پیوسته بر تو فرود می آید، و بدی تو همواره بسوی من اوج می گیرد!

تفسیر لفظی

۱۰۳- **إِن فِي ذَلِكِ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكِ يَوْمَ مُجْمَعُونَ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ.** در این داستان نشانی است برای کسی که از عذاب آن جهانی ترسان است، آن روز روزی است که آنرا مردمان فراهم خواهند آورد، و آن روز داور و دادخواه و دادده حاضر است.

۱۰۴- **وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ.** ما آنروز را بتأخیر نیندازیم مگر مدت شمرده شده ای.

۱۰۵- **يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُنَّ أَنْفُسَ إِلَّا بَإِذْنِهِ فَيَنْهَهُمْ شَقِيًّا وَسَعِيدًا.** آن روز سخن نگویند هیچ کس مگر به دستوری خداوند، پس از جمله ایشان بد بخت و از جمله ایشان خوش بخت باشد.

۱۰۶- **فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَمِنَ النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ.** اما آنها که بد بختند در آتشند و ایشانرا در

آتش ناله ای زار و خروشی سخت باشد:

۱۰۷- **خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ.**

در آن آتش همیشه تا آسمانها و زمین بر پا است جاویدانند، مگر آنچه که خدای خواهد، چون پروردگار تو همه آن کند که خود خواهد.

۱۰۸- **وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَمِنَ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ.** اما آنها که خوش بختند همیشه تا آسمانها و زمین هست در بهشت جاویدانند مگر آنچه

خدای تو بخواهد که این بخشش همیشگی و نبریدی است:

۱۰۹- **فَلَا تَكُفُّ فِيهِ مِرْيَةٌ مِّمَّنْ يَعْْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا**

لَكُونُوهُمْ نَصِيبَهُمْ غَيْرَ مَتَّقِينَ. پس تو در گمان مباش از آنچه ایشان می پرستند (که روزگار دراز بر آنها گذشته) آنان نمی پرستند جز همان گونه که پدرهاشان از پیش می پرستیدند و ما بهره ایشانرا به ایشان از عذاب تمام و کامل خواهیم سپرد.

۱۱۰- **وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَآخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْ لَا أِكْلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ**

وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكِّ مِّنْهُ مُرِيبٍ. ما موسی را تورات دادیم و در آن دو گروه گشتند و اگر نه سخنی از خداوند تو از پیش گفته شده بود (که عمر و روزی هر کس کم و زیاد نمی شود) میان تو و ایشان کار از عذاب برگزار شده بود و این مشرکان از کار تو ای محمد در گمان و دل شورنده هستند.

۱۱۱- **وَإِنْ كُنَّا لَمَّا لَبِثُوا فَيَتَّبِعُهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ.** و نیست هیچ کس

از مشرکان مگر آنکه بایشان (باداش) کارهاشان خواهد رسید، که خداوند بآنچه می کند آگاه است.

۱۱۲- **فَأَسْتَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ وَمَنْ ثَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.** پس با یاران

استوار و پای برجای باش چنانکه تورا فرمودند. و سرکشی نکنید که خدا به آنچه می کند آگاه است.

۱۱۳- **وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمْتُمْ فَتَنْتَمِسْكُمْ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ**

لَا تُنصَرُونَ. و باستم کاران مگر ائید و تکیه بآنها نکنید که آتش شما را فرا گیرد و جز خدای کسی یار و یاور و دوست شما نیست:

۱۱۴ - وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيْ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبُنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ مَن ذَكَرْتُمُ لِلذِّكْرِ كَبِيرٍ. نماز را بر دو طرف روز برپا دار و نماز شام و خفتن، که نیکی‌ها بدی‌ها را می‌برد و این دستور یادگاری است برای یادداران.

۱۱۵ - وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. و شکیبائی کن که خدا مزد نیکوکاران را ضایع نکند.
 ۱۱۶ - فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنَّهُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ. چرا نبود از گروهان پیش از شما، دانایانی که مردم را از فساد در زمین بازدارند، مگر اندکی که ما آنها از عذاب رها نیدیم، و ستم‌کاران از بیدادگران که بزپی فراخی جهانی و توانگری بودند پیروی کردند.

۱۱۷ - وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهَيِّجَكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصَلِحُونَ. پروردگارتو (ای محمد) هرگز نخواست شهرهائی را که هلاک کرد، به بیداد هلاک کند در حالیکه مردم آن شهرها اصلاح‌خواه و نیکوکار باشند.

۱۱۸ - وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ. اگر خدای تومی خواست همه مردم را یک دین و یک دل و یک راه می‌کرد ولی همیشه جدا جدا خواهند بود و با هم اختلاف دارند.

۱۱۹ - إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا مَوْلَا إِلَّا جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. مگر کسانی که خداوند به بخشایش خویش آنان را به راه راست بداشت و برای آن آنها را آفرید و برستی سخن خداوند تمام و کامل شد که فرمود حقا دوزخ را از جن و انس برمی‌کنیم.

۱۲۰ - وَكَأَنَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِمَّنْ آتَيْنَاهُمُ الرُّسُلَ مَا نُنشِئُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءتْكَ فِي هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ. همه آنچه از قصه پیغمبران که به تومی خوانیم برای آنست که دل تو را از ضعف و تنگی و اندوه با جای آوریم و پیغمبری که بتو آمد همه به راستی و درستی و پند و یادگار برای مؤمنان آمد.

۱۲۱ - وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ أَمْكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ. به کسانی که نمی‌گروند بگو شما بر عادت خود بکنید آنچه می‌کنید و ما هم در کار خویش هستیم و عمل می‌کنیم.

۱۲۲ - وَأَنْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ. پس شما چشم میدارید تا ما هم چشم می‌داریم (از عاقبت کار).

۱۲۳ - وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ. علم همه گذشته‌ها و بودنی‌ها در آسمانها و زمین مخصوص خداوند است و بازگشت همه امور بسوی او است پس (ای محمد) او را پرستش کن و بر او توکل کن که خدای تو از کار آنها ناآگاه و غافل نیست.

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۰۳ - إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّمَن خُفِيَ عَنَابُ الْآخِرَةِ. آیه. در این آیت نشانی است از کسانی که از عذاب آخرت می‌ترسند، و آن روز مجموع است که همه مردمان فراهم آیند و آن روز مجموع است که داوران و دادخواهان همه مشاهده میشوند.

روزهای دوجهان پنج است: اول روز مفقود که بر تو گذشته و از دست رفته، روزیکه با تو جز حسرت نمانده و دریافت را درمانی نیست و پس آوردن آن ناممکن است، و اگر گوئی امروز تدارک کنیم، امروز را خود حقی است که جز

حق خویش در آن جای گیر نشود، پس اگر خداوند گناهان گذشته را ببامرزد از فضل است که سزاوار او است و اگر کیفر دهد از عدل است که سیرت اوست، دوم روز مشهود روزی است که در آنی، اگر خود را دریابی و برای سفر آخرت زاد برگیری، وقت را غنیمت دار، و به هشیاری و بیداری کار خود را بساز، پیش از آنکه روز به سر آید، و بکوش تا امروز تورا از دی به بود. مصطفی فرمود: مغبون کسی که دیروز و امروز او یکسان باشد.

نیز فرمود: در دنیا مانند بیگانه (غریب) باش یا چون مسافر، در بامدادان حدیث شام نیامده مکن و در شب حدیث بامداد نیامده منما، روز تندرستی را برای روز بیماری دریاب، و روزگار جوانی را برای روز پیری بکار بند، و از بیکاری برای هنگام کار بگیر، و از زندگی برای مرگ آماده باش، زیرا تو از فردای خویش ناآگاهی! سوم روز مورود که روز فردا است، نگر تا اندیشه آن نبری و دل در آن نبندی و وقت خود را به امید فردا ضایع نکنی که فردای ناآمده در دست تو نیست و باشد که در شمار عمر تو نیاید!

گفتی برسم به کار تو در فردا آن کو که تو را ضمانت کنند تا فردا

چهارم روز موعود: که روز مرگ است، یعنی آخر روزگار و هنگام بار، عمر به آخر رسیده، و جان به چنبر گردن مانده و در غرقاب حیرت افتاده، آب حسرت گیرد دیدگان آمده، و روی ارغوانی زعفرانی گشته است. هشیار کسی که آن روز را پیوسته برابر چشم خویش دارد و ساعتی از یاد آن نیاساید.

مصطفی فرمود: هشیارترین شما کسی است که بیشتر به یاد مرگ است و با حزم ترین شما کسی است که نیکوتر برای مرگ آماده است. و نشانه خیر در دوری از سرای نمرود است و بازگشت به دارخلود، و آمادگی برای روزنشور است. پنجم روز ممدود، و آن روز رستاخیز است که خلاق اولین و آخرین همگی حشر کنند و ایشان را دو گروه کنند: گروه نیک بختان و گروه بد بختان، در این آیت بیان حکم ازل که در سعادت و شقاوت خلاق رفته، گروهی را به داغ خود گرفته و با عیسان خرید و نامشان در جریده سعیدان کرده و گروهی مهر شقاوت بر دلهایشان نهاده و در ردیف شقیان آورده، سعید پیش از عمل رسته و کارش به قبول بسته و شقی به تیر بدبختی خسته و به میخ رد و وابسته، چه توان کرد؟ حاکم حکم عدل رانده و کاری است در ازل بوده و رفته نه فزوده و نه کاسته اجرا چنین است؟ چون:

پیر طریقت را از آنفاس نیک بختان و بد بختان و فرق میان آنان پرسیدند، گفت: نفس بدبخت دود چراغی است کشته، در خانه ای تنگ و بی در، و نفس نیک بخت چشمه ایست روشن و روان در بوستانی آراسته به سرا از شقیق بلخی: عارف بزرگوار علامت سعادت پرسیدند، گفت پنج است: دلی نرم در عبادت حق به دست آوردن، از بیم عقوبت بسیار گریستن، به دنیا بی میل بودن، آرزو را کوتاه کردن، بر حیا و شرم زیستن. و نشان شقاوت بر عکس این پنج است: دل سخت، چشم تهی از اشک، میل به دنیا، آرزوی دور و دراز، بی شرمی و بی حیائی.

۱۱۲ - فاستقیم کما امرت. آیه. در تمام عالم و در میان همه فرزندان آدم که را سزد که چنین خطاب عظیم با او کنند؟ و خود در کدام حوصله گنجد مگر حوصله محمد مصطفی (ص) که به الطاف کرم آراسته و به انوار شهود افروخته و به تأیید رسالت مؤید گشته، آنگاه رشته عصمت و طهارت بردل وی بسته و بر بیساط انبساط نشسته و در خلوت سخن از حق شنیده، و آیات کبری دیده است؟ و اگر نه این قوت و کرامت و الطاف عنایت بودی، طاقت کشش بار استقامت نداشتی، نبینی که چون این خطاب از درگاه نبوت به امت پیوست و دانست که ایشان هرگز به کمال استقامت نرسند از ناتوانی ایشان با آن خبر داد و عذر ایشان نهاد.

یکی از عارفان بزرگ گوید: خواهان استقامت باش نه خواهان کرامت آنچه که نفس تو خواهان کرامت است ولی خداوند از تو خواهان استقامت است.

معنی استقامت، همواره بودن بی تلون است، و هر کس از مقام تلون به هیبت تمکین رسد، مقام استقامت او درست گردد. این استقامت هم در کار و هم در خوی باید باشد، در کار آنست که ظاهر بر موافقت داری و باطن در مخالفت و در خوی آنست که جفا شنوی عذر دهی و اگر آزار بینی شکر کنی.

۱۱۴- وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَى النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ اللَّيْلِ آیه. اوقات و ساعات شبانروز که نامزد کرده اند، از بهر اوراد و اذکار و نظر، اعتبار کرده اند، تا بنده روزگار بلکه اوقات و ساعات خود را مستغرق دارد، هر وقتی را وردی ساخته دارد و بداند که واردات الاهی در اوراد بندگی بسته، هر که را ورد طاعتها بیشتر، او را واردات مکاشفات قوی تر و تمام تر، پس بنده باید اوقات دو قسمت کند قسمتی تذکر زبان و عبادت ارکان، و قسمتی تفکر دل و مراقبت جان، تا کرامت ثناء حق به او رسد.

... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبُنَ السَّيِّئَاتِ آیه. حسنات اداء وظيفه بندگی نسبت به حق تعالی است و سیئات ارتکاب گناهان از سوی بندگان، همینکه حسنات آمد عفو خداوند زشتیهای او را محو و باطل می کند. به بیان دیگر حسنات توبه، سیئات گناه را از میان می برد و یا حسنات عنایات الاهی، سیئات جنایات بشری نابود می کند.

۱۲۰- وَكُنَّا نَقْصُصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ آیه. اهل معنی گویند: مقصود از آن قصه ها فضل و شرف امت محمد بر دیگر امتها است که فرمود: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ. و آن فضل و شرف که این امت بر دیگر امتها بدید، سبک باری بار اینان در برابر سنگین آنان بود که فرمود: يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّيسَ.

چون این مزیت و عنایت و این کرامت و نعمت از پیشگاه حق به مصطفی پیوست، از وی خواست تا به شکر آن قیام کند، از قیام شب و صیام روز، کاری و جهیدی بزرگ بر عهده خود نهاد که شبها آن قدر نماز خواندی که پاها ورم کردی، صحابه عرض کردند: ای رسول خدا، مگر غفر الله لک در باره شما نازل نشده؟ فرمود بلی، ولی آیا من نباید در درگاه او سپاس گزار باشم؟

خداوند در باره پیغمبر خاتم فرمود: ای مهربان عالم و ای سید بنی آدم، ساکن باش و دل بر جای دار، که ما حدیث پیغمبران را با تو گفتیم و در اکرام و نوازش تو افزودیم تا آنان بدانند که نه چون تو هستند و تو بدان که آنان به منزلت تو نرسیدند.

سوره ۱۲ - یوسف - (مکی) ۱۱۱ آیه

تفسیر لفظی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بنام خداوند بخشنده مهربان (تفسیر آن در سوره فاتحه گذشت).

۱- أَلَمْ نَكُتِّبْكَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. این آیت ها نامه ایست بیان کننده حق و باطل.

۲- إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ مافرو فرستادیم قرآن نازی نامگر شما که نازی هستید در یابید.

۳- نَحْنُ نَقْصُصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ

قَبْلَهُ كَلِمَ الْغَافِلِينَ. بر تو نیکوتر قصه‌ها را می‌خوانیم بوسیله پیغام که در این قرآن به تو دادیم و هر چند تو پیش از فرود آمدن قرآن از ناآگاهان بودی.

۴- إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ، (یاددار) آن گاه که یوسف به پدرش (یعقوب) گفت: ای پدر، من به خواب دیدم که یازده ستاره و آفتاب و ماه مرا سجده کردند!

۵- قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِرَبِّكَ لَئِيمٌ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. یعقوب گفت: پسر من، خواب خود را به برادران مگوی که مکر کنند و تو را ساز بد سازند که دیو دشمن آشکار مردمان است.

۶- وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. و هم چنین خداوند تو را برمی‌گزیند و به تو تعبیر خوابهای آموزد و نعمت خود را بر تو تمام کند چنانکه بر پدران تو ابراهیم و اسحاق از پیش تمام کرد، چون پروردگار تو دانا و راست دانش است.

۷- لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلسَّائِلِينَ. در داستان یوسف و برادرانش شگفتها و نشانی‌ها برای پرسندگان است.

تفسیر ادبی و عرفانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. نام خداوندی که زبانه‌های وی جست و نبدید، و همها فرا حجاب عزت رسید و بپسید، گوشها فرا حق وی رسید و نرسید، صفت و قدر خویش برداشت تا هیچ عزیز به عزت او نرسد، و هیچ فهم خدا او در نیابد و هیچ دانا قدر او نداند، توان او کس نتواند، به قدر او کس نرسد، قدم را با حدوث چه مناسبت؟ حق باقی در رسم فانی چه پیوند؟

مگر حضرت لطفش را، اغیار به کارستی
ممکن شودی جستن، مگر روی طلب بودی
عشاقی جمالش را، آمید وصالستی
معلوم شدی آخر، مگر روی سؤالستی
پیر طریقت گفت: خدا یا، نور دیده آشنا یانی، روز دولت عارفانی، چراغ دل مریدانی، وانس بجان غریبانی،
آسایش سینه محبتانی، نهایت همت قاصدانی، مهربانا، حاضر نفس واجدانی، سبب دهشت والهانی، نه بچیزی مانع
تا گویم که چنانی، آنی که خورد گفتمی، و چنانکه گفتمی آنی، جانهای جوان مردان را عیانی و از دیده‌ها امروز نهانی.

اندر دل من بدین عیانی که توئی
وصاف تو را وصف نداند کردن
وز دیده من بدین نهانی که توئی
تو خود به صفات خود چنانی که توئی

۱- آرزای الف اشاره به الله، لام اشاره به لطیف، راه اشاره به رحیم یعنی بنام من که خداوند لطیف و رحیم هستم.
... تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ. آیه. این سوره آیات کتابی است که در تورات و عده داده‌ام.

۲- إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. آیه. این قرآن، راه بخویان را زاه است و مؤمنان را

شفیع و گواه، امروز بشارت است و رحمت، فرزا عزت است و ناز و کرامت.

۳- نَحْنُ نُعْصِبُ عَنْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ آیه . چه نیکو قصه ای قصه یوسف، قصه عاشق و معشوق، وحدیث فراق و وصال ، درد زده ای باید تا قصه دردمندان خواند ، عاشقی باید که از درد عشق و سوز عاشقان خبر دارد ، و سوخته ای باید که سوز حسرتیان در وی اثر کند، غلام آن مشتاقم که بر سر کوی دوست آتش حسرت افروزد، رشک بر چشمی برم که در فراق عشق بجایان اشکی فرو بارد ، جان و دل نثار دل شده ای کنم که داستان دل شدگان گوید :

در شهر، دلم بدان سگر آید صنما
کو، قصه عشق تو سر آید صنما

آن روز که تخم درد عشق در دلهای آشنایان پاشیدند ، دل یعقوب پیغمبر بر شاه راه این حدیث بود ، نادر بوته ریاضت به اخلاص برده ، قابل تخم درد عشق گشته ، چون آن تخم به زمین دل وی رسید، آب نور آنرا پرورش داد تا گُل عهد بر آمد ، آنگاه جمال یوسفی از روی بهانه قبله وی ساختند و بشریت را به حبس خود راه نمودند و این آواز بر آوردند که حلق یعقوب در حلقه دام ارادت یوسف آویختند و می گوید : ارسلانم خوان تا کس نه بداند که منم .

۴- إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا آیه . گفته اند : این یازده ستاره یازده برادرند و هم چنان برادران یوسف را روشنائی پیغمبری بود ، اما غدیری که برادر کردند و حسد بر او بردند نوعی از گناهان کوچک است که بر پیغمبران رود و حکمت آن آنست تا علمیان بدانند که عیب خداست ، که یگانه و یکتا است و دیگران همه با عیبند .

۶- وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ آیه . هر کرا رقم سعادت ازلی در بدایت کار بر حواشی روزگار او کشیدند ، در نهایت آن ، نور هدایت تحفه او گردانیدند و چشمه های علم و حکمت در سینه وی گشودند و نعمت دین و دنیا بر او تمام کردند ، این است حال یوسف صدیق که خداوند او را علم و حکمت و مملکت و نبوت داد و او را حسن جمال بر کمال داد .

لطیفه : گفته اند : چون یوسف در کوی های مصر برگدشتی ، روشنائی نور زری او بر دیوارها چنان تاقی که شعاع خورشید به زمین تابد !

تفسیر لفظی

۸- إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَ أَبِينَا لِأَنَّ أَبَانَا لَقِيَ ضَلَالًا مُبِينًا . هنگامیکه برادران یوسف گفتند یوسف و برادر هم مادریش (بن یامین) از ما نزد پدر ما محبوب تر است در حالیکه ما (ده تن) گروهیم و پدر ما در مهر این دو برادر در گمراهی آشکار است .

۹- أَفْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (از رشک یوسف به یک دگر گفتند) بکشید او را یا او را به زمینی افکنید تا روی پدر و مهر دل او به شما پرداخته شود و پس از آن شما گروهی از نیکان و توبه کاران باشید .

۱۰- قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَنْفِتُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ . یکی از میان آن برادران گفت : یوسف را مکشید و او را در ته چاه بیفکنید تا بعضی از کاروانیان او را بگیرند ، اگر نسبت به یوسف آنچه می سکا لید خواهید کرد .

۱۱- قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْتِنَا عَلِيُّ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ . گفتند : ای پدر ما ، تو را

چه میشود که بر ما از یوسف ایمن نیستی ؟ و ما را بر او استوار نمیداری در حالیکه ما نیک خواه او هستیم !

۱۲- اَرْسَلْنَاهُ مُعْتَبِرًا غَدًّا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَنَحَافِظُونَ . اورا فردا با ما بفرست تا ما گناه چرانیم و او بازی کند و ما او را نگهداریم باشیم .

۱۳- قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنَّ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ . یعقوب گفت: مرا اندوهگین میدارد که او را با خود ببرید و من می ترسم که او را گرگ بخورد و شما از او ناآگاه باشید .

۱۴- قَالُوا لَئِن آكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ . گفتند: اگر او را گرگ بخورد و ما ده تن ایم در آن حال ما زیان کارانیم .

۱۵- فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ النَّجْبِ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ . پس چون او را با خود بردند و در دل کردند که او را در کنج چاه بجای دهند، و ما به او پیغام دادیم که ناچار (در آینده) تو آنها را خبر کنی به آنچه می کنند و ایشان خود ندانند!

۱۶- وَجَاؤُ آبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ . شبانگاه نزد پدر آمدند و می گریستند .

۱۷- قَالُوا يَا أَبَانَا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ . گفتند: ای پدر، ما رفتیم که تیراندازی کنیم و یوسف نزد کالا و رخت خود گذاشتم، پس گرگ او را بخورد و تو ما را به استوار نخواهی داشت و باور نداری اگر چه ما راست گو باشیم!

۱۸- وَجَاؤُ عَلَىٰ قَيْصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ . و آمدند خون به دروغ بر پیراهن یوسف آوردند! یعقوب گفت: تنهای شما شمارا و ادا کرده کاری را که می خواستید بگردید! اکنون کار من شکیبائی نیکو است و خدا در آنچه می گوئید و صفت می کنید یار من است .

❁ تفسیر ادبی و عرفانی ❁

۸- اِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَاخُوهُ اُحِبَّ اِلَىٰ اٰیِنَا مِمَّنَّا . آیه . برادران یوسف خواستند قاعده دولت یوسفی را بنهدم کنند، و سپاه عصمت را در حق وی منهدم گردانند و پرورده عنایت را به دست مکر خود بر خاک مذلت افکنند: نتوانستند و با قضای رانده و حکم رفته بر نیامدند او هرگاه که نزد پدر آمدند، او را دیدند نشسته و آن بهار شکفته و ماه دوهفته را پیش خویش نشانده و فرش وصال درخیمه جمال او گسترده، ایشان چنان همی دیدند و از کینه و دشمنی و حسد بر خود همی پیچیدند و گفتند پدر ما یکی را به ده تن برگزیده که از راه صواب دور است . اکنون تدبیر آنست که او را از چشم پدر دور بداریم که هر چه چشم نبیند دل نخواهد! تا یکبارگی دل برماند و با ما پردازد و این را ندانستند که هر که همه جوید از همه درماند!

چون اقبال یعقوب را بکلی برای خود خواستند به آن نرسیدند و بجای اقبال اعراض دیدند که فرمود: وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ . آنگاه از سر کینه و حسد از روی تلبیس بر پدر باز شدند و از مکر آواز دادند که ای پدر این روشنائی چشم یعقوبی را فردا با ما فرست تا با هم تماشا کنیم! از پدر اجازت یافتند نه به مراد خود بلکه به مراد یوسف که کودک بود و صحبت گردش و تماشا و تنزیه و تفریح به گوش او رسیده! از پدر درخواست کردند تا او را با ایشان فرستد، پدر از بهر دل یوسف دستور داد، که دوستدار، همه مراد محبوب خویش خواهد و رنج خود بر لذت وی بگزیند .

چون پدر دستوری داد، آن عزیز مکرّم را از کنار پدر به ناز بیرون بردند، چون به صحرا رسیدند آن چهره

چون خورشید و ماه را در چاه انداختند و جگر پدر را بر فراق پسر بسوختند ، از آن پس ، یعقوب شب و روز آرام نگر فی و به راحت نغذودی و زبان حالش می گفت :

همه شب مردمان در خواب ، من بیدار چون باشم ؟

غنوده هر کسی با یار من بی یار چون باشم ؟

یعقوب از فراق فرزند دلبنده صومعه ای بساخت و چون در آن خانه آحزان داخل شد به زاری بگریست ، چنانکه جمله کنعانیان از زن و مرد برانندوه او بگریستند ، آنگاه بازبان حسرت گفت ای یوسف عزیز ! در خانه غم به اندوه فراق تو میروم و تا تو را نبینم نخدم و شادی نکنم و چشم از گریستن باز ندارم :

مرا تا باشد این درد نهانی تو را جویم که درمانم نودانی

این عجب نیست از یعقوب ، که از ندیدن فرزند شکیبائی نتواند ، که فرزندان برفراق پدر و مادر صبر کرد توانند اما پدر و مادر برفراق فرزندان صبر نتوانند ! چون دوستی پدر و مادر به فرزند از روی شفقت و نوازش است و دوستی فرزند به آنها از روی حسمت و ستایش است ، مردم هنگام سختی ، حسمت بگذارند لیکن شفقت نگذارند ، هرگز پدر که از پسر هزار جفا بیند ، مر او را دشمن نگردد ، و پسر باشد که چون از پدر جفا بیند ، مر او را دشمن شود ! زیرا اینجا دوستی از حسمت و جفا است و آن با سخر و سختی و ملال نماند ، و آنجا دوستی از شفقت و مهر است و آن با سختی و اندوه و کلال از میان برنخیزد .
۱۵ - فَكَلِمًا ذَهَبًا بِهٍ وَاَجْمَعُوْا اَنْ يَّجْعَلُوْهُ فِیْ غِيَابَتِ الْجُبِّ . آیه . یوسف از صحبت پدر دور ماند به وحی از سوی مولی نزدیک شد ، چنین است سنت خدائی که اگر باب بلا بر نفوس اولیاء بگشاید از راه دیگر باب صفا و ولای بگشاید ، اگر یک راه بند آمد به حکم بلا ، صد راه صفا به صفت ولای برگشاد ، اگر یک لقمه باز گرفت ، چه زیان ؟ که صد نواله در پیچید .

اگر یوسف به فراق پدر غمگین گشت چرا نالد ؟ چون به وصال وحی حق رنگین گشت وحی حق او را در چاه بی سامان ، خوشتر از وصال یعقوب در کنعان ! آری نواختها همه در میان رنج است و زیر یک ناکامی هزار گنج است ! پیر طریقت گفت : اگر نشان آشنائی راست است ، هر چه از دوست رسد احسان است و اگر این دعوی را معنی است ، شادی و غم و رنج در آن یکسان است که :

جانی دادم به عشق تو کرده رقم خواهی شادی کنش خواهی به غم

۱۷ - قَالُوْا يَا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ . آیه . این دلیل است بر اینکه مسابقت روا است چنانکه در زمان رسول خدا محمد مصطفی اسب دوانی و شتر دوانی می کردند و پاها مسابقه دویدن داشتند و این مسابقه که برادران یوسف داشتند ، تیراندازی بوده .

پیغمبر اسلام در باره مسابقه تیراندازی فرمود : هر کس تیراندازی بیاموزد و آنرا ترك کند ، نعمت بزرگی از دست داده است . نیز فرمود : حق فرزند بر عهده پدر آنست که کتاب خدا و شننا و تیراندازی به وی بیاموزد .
نیز فرمود : سه بازی لهو و بی راه نیست (۱) بازی افراد خانواده با یکدیگر ، (۲) بازی با اسب و اسب سواری و اسب دوانی ، (۳) تیراندازی .

نیز فرمود : هر کس را خداوند تیراندازی آموزد و آنرا ترك کند و نسبت به آن بی میل شود ، نعمتی است که آنرا کفران کرده !

در حدیث است که همه بازیهای دنیا (لهو و لعب) باطل است جز سه بازی: بازی تیراندازی، بازی اسب سواری، بازی در خانواده.

از پیغمبر روایت شده که: روزی جمعی را دید تیراندازی می‌کردند فرمود: تیر بیندازید و سوار شوید ولی نزد من تیراندازی دوست داشته‌تر از سواری است.

۱۸- وَجَاءُوا عَلَىٰ قَبْرِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ. آیه. پیراهن یوسف را باخون بزغاله رنگین کردند و نزد یعقوب آوردند، یعقوب دید پیراهن دریده نشده و پاره نگشته! گفت: شما دروغ می‌گوئید چه اگر گرگ خورده پیراهن پاره کردی! آنگاه گفت: بخدا قسم تا کنون گرگی باین برد بازی ندیده و نشنیده‌ام که فرزند مرا بخورد و پیراهن او را ندرد! لطیفه: پیراهن یوسف سه نشان و اثر داشت: یکی وقتی باخون دروغی آوردند، دوم وقتی درخانه زلیخا از عقب دریده شد سوم وقتی بر صورت یعقوب افکندند و دیده‌اش روشن گردید.

تفسیر لفظی

۱۹- وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَىٰ دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ. کاروانی آمد و آب بجو و آب ساز را فرستادند که آب آورد و دلو در چاه انداخت (چون آنرا بالا کشید) گفت: این بشارت که اینک غلامی است و آنرا به پنهانی بضاعتی برای خود ساختند و خدا به همه کارها که می‌کردند دانا است.

۲۰- وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّالِمِينَ. او را به بهائی اندک یعنی به چند درم فروختند و در ارزان فروختن او دریغ نداشتند.

۲۱- وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمُرَاتِهِ أَكْبَرُ مِنِّي مَثْوًى بِهِ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا. آن کسی که در مصر او را خرید به زن خویش گفت: جای این غلام گرامی دار، باشد که روزی به کار ما آید، یا اگر زیرک باشد « او را به فرزندی بگیریم، و کذلک مکنتنا لیوسف فی الارض وکنعمته من تاویل الاحادیث واللّه غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون. این چنین ما یوسف را در زمین مصر جادادیم و تا او را سرانجام دانش و تعبیر خواب آموزش و کار خداوند بر همه کارها در امر یوسف برتری و غلبه دارد و لکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

۲۲- وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. چون به زورمند جوانی رسید، او را حکمت و دانش دادیم (و نبوت و الهام) و ما با نیکوکاران چنین کنیم.

۲۳- وَرَأَوْدَتَهُ أَلَّتْ بِهَا عَنِ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْت لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوًى إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظالمون. زنی که یوسف در خانه او بود در جست و جوی وی نشست و گشتن گرد او و او را خواست و درها را بست و به یوسف گفت: ای در بیا، نزدیک در آئی ای یوسف ز منار خواست و گفت: پناه بر خدا آقای من مرا نیکو جای داده و گرامی داشته! او بد رستی که ستم کاران رستگار نمی‌شوند.

تفسیر ادبی و عرفانی

۱۹- وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ. آیه. تعبیه لطف الاهی است در حق یوسف که در چاهی افتد با جگری سوخته و دلی پر درد و بجانه پر حسرت، که از سربل نوائی و وحشت تنهائی بنالید و در حق زارید و گفت: خدا یا

تو دل گشائی، توره نمائی، تو مهر افزائی، تو کریم و لطیف و نیک خدائی، چه بود که بر این خسته دل ببخشائی؟ و از رحمت خود دری برویم گشائی.

بعقوب نیز بر این صفت همی زارید و نالید، و سوز و نیاز خود بر درگاه بی نیازی عرضه می کرد، تا آخر شب و حشت، به پایان رسید و صبح وصال از مطلع شادی بدمید و کاروان در رسید.

بادل گفتم که هیچ اندیشه مدار بگشاید کار ما گشاینده کار

کاروان به شاه راه آهسته و نرم همی می آمد که ناگهان راه به ایشان ناپدید شد و شاه راه گم کردند، و همی رفتند تا به سر چاهی رسیدند، که بی راه با صد هزار راه برابر آمد، و دردی بود که بر صد هزار درمان افزون آمد.
لطیفه: عیسی (ع) را دیدند که از خانه زن فاجره بیرون آمد، گفتند: یا روح الله این نه جای تو است، کجا افتادی تو بدین خانه؟ گفت: ما شب گیری به در آمدیم تا به صخره رویم و با خدا مناجات کنیم، راه شاه راه بر ما بیوشیدند بخانه این زن افتادیم و آن زنی بود در بنی اسرائیل به ناپار سائی معروف، آن زن چون روی عیسی بدید دانست که آنجا تعبیه (تدبیر و سازمان) است، همان دم برخاست و به خاک افتاد و بنای تضرع و زاری گذاشت، و از آن راه بی وفائی برخاست و در کوی صلاح آمد. به عیسی نداد ادند که ما می خواستیم تو این زن را در رشته دوستان ما کشی از این جهت راه را بر تو بگردانیدیم.
۲۰- وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ آیه. عجب نه آنست که برادران، یوسف را به بهائی اندک فروختند، عجب کار سیاره است که چنین یوسفی را به بیست درم به چنگ آوردند. عجب نه آنست که قومی بهشت باقی را به دنیای فانی بفروختند، عجب کار ایشان است که بهشتی بدان بزرگواری و ملکی بدان بزرگی به نانی که در دست درویشی نهادند به دست آوردند. آری، دولت را بهائی نیست و کرامت حق جز عطائی نه!

لطیفه: اگر آنچه در یوسف تعبیه شده بود از عصمت و طهارت و حقیقت قربت و لطایف علوم و حکمت، بر برادران کشف شده بودی، نه او را به بهای پنجس فروختندی و نه او را نام غلام نهادندی.
آری، یک ذره از آن حقایق و لطایف بر عزیز مصر و زلیخا کشف کردند، بنگر که ملک خود در او چگونه باختند و قیمت وی چون نهادند و زنان مصر جمال وی بدیدند گفتند: این بشر نیست این فرشته است آری، کار نمودن دارد نه دیدن!

عارفان گویند: جمال دو نوع است جمال ظاهر و جمال باطن، جمال ظاهر آرایش خلیق است و صورت زیبا، جمال باطن آرایش خلیق است و سیرت نیکو، خداوند به برادران جمال ظاهر یوسف را نمود، پیش از آن ندیدند لاجرم حسد بردند و به بهای اندک فروختند. ولی خداوند شمه ای از جمال باطن به عزیز مصر نمود که به زن خود گفت: او را گرامی دار! پس عالمیان بدانند که قدر و منزلت نزد خداوند در جمال باطن است نه در جمال ظاهر!

پیغمبر فرمود: خداوند به صورت های شما و به دارائی شما نظر نمی کند بلکه به دلهای شما و سیرت شما نظر می کند.
لطیفه: نوشته اند یوسف روزی در آینه نظر کرد جمال ظاهر خود را بر کمال دید، پیش خود گفت اگر من غلامی بودم بهای من آن قدر زیاد بود که کسی توانائی خرید من نداشتی! خداوند از وی نگذشت تا کيفران خود بینی را بپوشد! این بود که او را غلامی ساختند و به بیست درم فروختند!

پیر طریقت گفت: خود را ببینید که خود بینی را روی نیست، خود را منگارید که خود نگاری را رأی نیست، و خود را مپسندید که خود پسندی را شرط نیست!

دور باش از صحبت خود پرور عادت پرست
 بوسه بر خاک کف پای ز خود بیزار زن
 ۲۱- وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لَأَمْرًا آتِيَهُ . آیه . عزیز مصر چون یوسف را بخرد ، زن خود زلیخارا
 گفت : این غلام را بزرگ دار و او را گرامی شناس که ما را بکار آید و فرزندى را بشاید . زلیخا گفت : ما باید بشکرانه این
 نعمت اهل شهر را دعوت کنیم و درویشان و یتیمان و بیوه زنان را بنوازیم و خاصه گیان را خلعت دهیم .

پس از آن همه کارها و تشریفها ، خانه جداگانه برای یوسف بیاراستند و فرشهای گران مایه افکنند ، یوسف
 در آن خانه بسان زاهدان و متعبدان به روزه و نماز مشغول شد و گریستن پیشه کرد و غم خوردن عادت گرفت و خویشان را
 تشریف نداد و فریفته نگشت و در فراق یعقوب غریب وار ، سوگوار روز به سر می برد . تا روزی که بر در سرای نشسته بود
 غمگین و اندوهگین ، مردی را دید بر شتری نشسته و صُحُف ابراهیم همی خواند ، یوسف چون آواز عبرانی شنید از جای
 برجست و آن مرد را بنمود خواند و از وی پرسید که از کجائی و کجا میروی ؟ مرد گفت : از کنعانم و اینجا به بازرگانی آمده ام ،
 چون یوسف مرد کنعانی دید و آواز عبرانی شنید بسیار گریست و اندوه فراق پدر بر او تازه گشت .

بادی که ز کوی عشق تو بر خیزد
 از خاک جفا صورت مهر انگیزد
 آبی که ز چشم من فراق ریزد
 هر ساعتش آنشی به سر بر ریزد

پرسید: ای کنعانی، از کنعان کی بیرون شده ای و از پیغمبر شما چه خبر داری؟ کنعانی گفت: من تا از کنعان آمده ام
 یک ماه بگذشته و حدیث پیغمبر مہرس که هر که خبر وی پرسد و احوال او بشنود غمگین شود! چون او را پسری بود که او را
 بسیار دوست داشتی و می گویند گرگ او را بخورد! اکنون سوگواری و غم خواری که بر خود نهاده از طاقت کوه های بلند بیرون
 است تا چه رسد به آدمی!

تنها خورد این دل غم و تنها گشت
 گردون نکشد آنچه دل ما کشد

یوسف گفت: از بهر خدای برگو که آن پیر چه میکند ، حالش چون است؟ و کجا نشیند؟ گفت: از خلق نفرت
 گرفته و از خویش و پیوند باز بریده و صومعه ای ساخته و آن را خانه غم نام نهاده ، پیوسته آنجا نماز کند و جز گریستن و زاری
 کاری ندارد و چندان گریسته که همه مزگان او ریخته و به گاه سحر از صومعه بیرون آید و زار زار بنالد چنانکه اهل کنعان
 همه بگریند ، او همی گوید: کجا است آن گوهر صدف دریائی، کجا است آن نگین حلقه زیبائی؟

ماها ، به کدام آسمانست جویم
 سرا ، به کدام بوستانست جویم

یوسف چون این سخن بشنید چندان بگریست که بی تاب شد ، بیفتاد و از هوش برفت ، مرد کنعانی چون این
 حال بدید بترسید بر شتر بنشست و برفت . یوسف که به هوش باز آمد ، مرد رفته بود ، دردش بر درد زیادت شد و اندوه
 افزود که پیغمبی به پدر نداد تا این پیر بر در را دل جوئی و تسلی باشد .
 آری ، این درد بر درد چرا؟ و حسرت بر حسرت از کجا؟ آری ، تا عاشق دل خسته بداند که آن بلا قضا است!
 هر چند نه بروفق اختیار و رضا است! سوخته را باز سوختن کی رواست؟ آری ، هم چنان که آتش ، خرقة ای سوخته خواهد
 تا بفرزند ، درد فراق هم ، دل سوخته ای خواهد تا با وی درسازد!

هر درد که زین دلم قدم بر گیرد
 ددی دگرش بجای در بر گیرد
 زان ، با هر درد صحبت از سر گیرد
 کانش چو رسد به سوخته از سر گیرد

آن مرد رفت تا به کنعان رسید ، نیم شب به در صومعه یعقوب رفت گفت: درود بر تو باد ای پیغمبر خدای ،
 خبری دارم می خواهم بگویم ، از درون صومعه آوازی حزین آمد تا وقت سحرگاه من بیرون آمیم و اکنون که در خدمت و طاعت

خداوند هستم از سر آن نیارم برخاستن و به دیگری مشغول بودن! مرد همان جا بماند تا وقت سحر که یعقوب بیرون آمد، آن مرد قصه را آغاز کرد و هر چه در کار یوسف دیده بود باز گفت: از پرسیدن خبر یعقوب و گریستن وزاری او بر در آن سرای غم، و عاقبت از هوش رفتن ای یعقوب گفت: او را نشناختی؟ گفت: ای پیغمبر خدای، آن غلام برقع بر روی داشت او را نشناختم، همین قدر دیدم از گفته های من بیفتاد و بی هوش شد و من از ترس آنکه از سرای زلیخا مرا ملامت آید بگریختم و بیامدم. یعقوب را آن ساعت غم و اندوه بیفزود و بگریست، گوئی آن جوان که بود؟ فرزند من بود که او را به بندگی بفروختند یا کس دیگر بود که بر ما شفقت کرده و خبر ما را پرسید؟ آنگاه به سرورد و ذکر خویش باز گشت، پس از آن خبر، یعقوب از کسی خبری دیگر نشنید تا آنکه برادران به مصر رفتند و خبر وی آوردند.

لطیفه: گفته اند: راز این عقوبت آن بود که یعقوب را کنیزکی بود و آن کنیزک پسری داشت، یعقوب آن پسر را بفروخت و مادر را باز گرفت! خداوند فراق یوسف پیش آورد، و تا پسر کنیزک آزادی نیافت و نزد مادر نیامد، یوسف هم به یعقوب نرسید!

... وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ آية . برادران یوسف در کار او اراده و نیستی داشتند که او در خانه پدر و نزد پدر نیاشد، و اراده خداوند این بود که یوسف در زمین مصر برقرار و با قدرت گردد! و اراده حق بر اراده آنان غالب آمد، برادران او را در چاه افکندند تا نام و نشان نماند، خداوند او را به کشور مصر افکند تا مشهور آفاق گردد! برادران او را به بندگی بفروختند تا غلام کاروانیان باشد، خداوند مصریان را بنده و غلام او کرد؟ تا بر ایشان پادشاهی و کشورانی کند، آنان در کار یوسف تدبیری کردند و خداوند تقدیری کرد و تقدیر خداوند بر تدبیر آنان غالب شد که:

۲۳- وَرَأَوْدَتَهُ أَلْفِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنِ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ آية . هم چنین زلیخا در تدبیر کار او شد و در راه جست و جوی او نشست و به تدبیر بشری درهای خلوت را به او فرو بست و همی گفت: بیا نزدیک، من مال توأم و تو مال منی! در برابر تدبیر زلیخا تقدیر ازی خداوند در عصمت یوسف بود که در جوابش گفت: تو برای شوهرت هستی و من برای آقای خود هستم!

تفسیر لفظی

۲۴- وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٖ . زلیخا آهنگ یوسف کرد (و او را بایست) و یوسف هم آهنگ زلیخا کرد (به نهیب دل و بایست هم) اگر نه آن بودی که برهان و حجت خدای خویش بر خویش بدید: كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ . آن چنان از او بدنامی و زشت کاری برگردانیم، که او از بندگان برگزیده ما است.

۲۵- وَأَسْتَبَقْتُمَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرِهَا أَلْفِي سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . یوسف آهنگ گریختن و زلیخا آهنگ گرفتن کرد! و هر دو بسوی در دیدند! که زلیخا (شوهر را ناگهان دید) گفت: مجازات کسی که به اهل تو بدسکالده چیست؟ جز آنکه به زندان رود یا گرفتار عذاب دردناک شود؟

۲۶- قَالَ هِيَ رَأَوْدَتُنِي عَنِ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ . یوسف گفت: او تن من را خواست و مرا با خود خواند و از کسان زلیخا هم کسی گواهی داد (و گفت) اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده، زلیخا راست می گوید و یوسف دروغ گو است.

۲۷- وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَّبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ . اگر پیراهن یوسف از پس دریده شده زلیخا دروغ می گوید و یوسف از راست گویان است ا

۲۸- فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنْ أَنْ كَيْدَكُنْ عَظِيمٌ . پس چون شوی زلیخا دید که پیراهن یوسف از پس پاره شده گفت : این از ساز بد شماست ، بدرستی و راستی حيله و كيد شماها بزرگ است .

۲۹- يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ . شوهر زلیخا (عزیز مصر) گفت : ای یوسف از باز گفت این کار روی گردان (و کس را مگوی) و تو ای زن آمرزش از گناه خود بخواه که گناه از تو بوده و تو از بدکارانی !

۳۰- وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتْلِيهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرِيهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ . زنان در شارستان مصر گفتند زن عزیز تن غلام خود را برای خود می جوید و میهر غلام در دل او جای گرفته و ما آن زن را در گمراهی آشکاری بینیم !

۳۱- فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكِئًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّارَأَيْتَهُنَّ أَكْبَرْتَهُنَّ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ . آنگاه زن عزیز که مکر ایشان و بدگفتشان شنید ، فرستاد آنها را دعوت کرد و برای آنها جای نشستن آماده کرد و به هر یکی از آنها کاردی در دست داد ، آنگاه یوسف را گفت : بر ایشان بیرون آی ، همینکه زنها او را دیدند ، جمال او ایشانرا بزرگ آمد و از دیدار او در شگفت شدند و دستهای خود را (که میخواستند میوه با آن بزنند) بریدند و گفتند : پناه بر خدا (که این را از مردم شمارند یا پندارند !) این نه مردم است و این جز فرشته آزاده نیست .

۳۲- قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَيَكُونًا مِنَ الصَّالِحِينَ . زلیخا به زنان گفت : این غلام است که مرا ملامت کردید و (راست گفتید) من نفس او برای خود باز خواستم و او خود را از من نگاه داشت (و از آنچه من خواستم باز ایستاد) اگر آن نکند که او را فرمایم ، ناچار او را در زندان کنند و او از خوارشدگان خواهد بود .

تفسیر ادبی و عرفانی

۲۴- وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٖ . آیه . چون خدا را با بنده عنایت بود ، پیروزی بنده را چه نهایت بود ، چون خداوند بنده را در حمایت خود دارد دشمن بر وی کی ظفر یابد؟ پیروز بنده ای که خداوند پیوسته به دل او نظر دارد و او را هرگز فرا مخالفت نگذارد .

مصطفی گفت : خداوند فرموده چون بدانم که غالب اشتغال بنده من به من است خواهش (شہوت) او را در سوال از من و مناجات با من قرار میدهم ، و چون بخواهد از یاد من غافل شود ، میان غفلت او با خودم حائل میشوم که بی بهره نشود !

لطیفه: بنگر به حال یوسف که شیطان چگونه دام خود فرا راه وی نهاد چون زنان دامهای شیطانند - و خداوند چگونه برهان خود را فرا راه وی نهاد !

امام جعفر صادق (ع) فرمود: برهان حق جمال نبوت و نور علم و حکمت بود که خداوند در دل یوسف نهاد و فرمود:

آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا . تا به نور و ضیاء آن ، راه راست و حق بدید و از ناپسند بازگشت و به پسند حق رسید ، یعنی نه خود رسید که رسانیدند ا نه خود دید که نمودند !

امام علی ابن الحسین (ع) فرمود: آن ساعت که زلیخا قصد یوسف کرد، در آن خلوت خانه بیتی بود ، زلیخا برخاست و چادری به سر آن بت کشید ا یوسف پرسید این چه بود که کردی؟ گفت از آن بت شرم دارم که به ما می نگرد ا یوسف گفت: از بتی که نه بیند و نشنود و نه در سود و زیان به کار آید شرم داری ا من چرا از آفریدگار جهان و جهانیان شرم ندارم؟ که دانا به احوال همگان چه آشکارا و چه پنهان ، شنونده صداها ، نیوشنده رازها ، بیننده دورها است !

یوسف این بگفت و برخاست و آهنگ در کرد و زلیخا از پس وی دوان ، پیراهن او را از پس گرفت تا او را نگاه دارد پیراهن از پس درید ، در آن دم عزیزشوی او را دید که برگذرگاه در ایستاده ، آتش شرم و رسوائی در جان او افتاد و زلیخا گناه سوی یوسف نهاد ، چون در عشق وی راست نبود لاجرم بر زبان او هم راست نرفت و به شوی گفت : کیفر کسی که به همسر تو قصد بد دارد چیست ؟

لطیفه بسیار عالی : گروهی از مفسران ، مناظره ها و محاوره ها و گفتگوهای یوسف و زلیخا را چنین شرح داده اند :
 زلیخا گفت : ای یوسف ، نیکو موئی داری ا گفت : اول چیزی که در خاک بریزد مو باشد زلیخا گفت : ای یوسف ، نیکو روئی داری ، گفت : نگاریده حق در رحیم مادر است ، گفت : صورت زیبای تو تم را بگذاخت ، گفت شیطانت مددی دهد و می فرزند ، گفت : آتشی به جانم افروختی ، شرر آن بنشان ، گفت : اگر بنشانم خود در آن سوزم ، گفت : نشنه را آب ده که از تشنگی خشک شده ، گفت : کلید به دست باغبان و باغبان سراوار تر بدان ، گفت : ای یوسف خانه آراسته و خلوت ساخته ام خیز تماشائی کن ، گفت : از تماشای جاودانی و سرای پیروزی باز مانم ا گفت : ای یوسف : دستی بر این دل نمناک نه و این خسته عشق را مرهمی بر نه ا گفت : به آقای خود خیانت نکنم و حرمت بر ندارم .

یکی از بزرگان دین گوید : من از زنان بیشتری ترسم تا از شیطان زیرا خداوند در قرآن مکر و حیلۀ زنان را بزرگ شمرده که فرموده :

۲۸... اِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ . آیه . و در باره شیطان فرمودند : اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانُ ضَعِيفًا .

مصطفی در تفسیر این آیه فرمود : من فتنه ای را بعد از خودم زیان کارتر از زنان برای مردان نگذاشتم ا

لطیفه : گفته شده که سخن میان یوسف و زلیخا دراز شد و شیطان سعی ایشان بود که در کار ایستاده ، دستی به یوسف برد و دست دیگر به زلیخا ، هر دو را فراهم کشید ، پنداشت که آنها با هم جمع کرده و به مقصود شیطان خود رسیده ا که ناگاه برهان حق پدید آمد و همه تلبیس ابلیس تباه گشت .

ابلیس گشاده بود در و سوسه دست فضل ازلی در آمد ابلیس بچست ا

۳۰... وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا . آیه . گروهی

از زنان شهر (نزدیکان و دزبازیان) گفتند که همسر عزیز دل باخته غلام جوانش شده و پرده دل او مالا مال و شرمسار نور عشق و محبت او شده ا

لطیفه : نوشته اند دل را پنج پرده است : اول پرده سینه که قرارگاه عهد اسلام است ، دوم پرده قلب که محل نور ایمان است ، سوم پرده فؤاد که موضع نظر حق است ، چهارم پرده سر که جایگاه گنج اخلاص است ، پنجم پرده شغاف است که فرودگاه عشق و محبت است ا

چون آن بدبخت در کار یوسف برفت و عشق او تمام ولایت فز و گرفت، زبان طاعتان بر او دراز شد و زنان مصر تیرهای سرزنش و ملامت بر او می انداختند و او خود را دجلوئی و تسلی می داد که معشوق خوب روی به ملامت می آرد از زبان حال می گفت:

پیوند کنی باصنمی مشکین خال ! آنچه جوئی نوعافیت ، اینت مجال !

گفته اند : سرمایه عاشقان ملامت است ، آن کس که بار ملامت نکشد عاشق کی بود ؟ زلیخا که این بیخنان و سرزنشها شنید گفت : من آنرا دعوت کنم و معشوق خود را به آنان بنمایم تا بدانند که :

عشق چنان روی ، تاج باشد بر سر
گر چه از آن صد هزار در دسر آید !

پس چون زنان حاضر شدند و جمال یوسف را دیدند و شعاع آن برهیکلهای آنان بر توافکند همه در حیرت و دهشت افتادند و دستها را بجای تراج بریدند و از خود بی خود گشته ، لختی بی هوش افتاده ، لختی جان داده ، لختی سراسیمه و متحیر مانده همی گفتند : این بشر نیست فرشته است !

❁ تفسیر لفظی ❁

۳۳- قَالَ رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَلَا أَتَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبَبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ . یوسف گفت : خداونداندا ، زندان برای محبوب تر است از آنچه مرا به آن دعوت می کنند و اگر مکر و کید آنها را از من برنگردانی بایشان گرایم (و با ایشان خشم) و از شمار نادانان باشم .

۳۴- فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ . خداوند دعای او را اجابت فرمود و ساز و مکر زنان را از او بگردانید که او شنوا و دانا است .

۳۵- ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لِيَسْجُنُوهُ حَتَّىٰ آجِنَ . پس از آنکه آنانرا از نشانیها که دیده بودند در دل افتاد (دانستند) که او را تا یک چندی زندانی خواهند کرد .

۳۶- وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْتُنَا بِنَا وَإِلَيْهِ إِنَّا نَتْرِكُكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ . با یوسف در زندان دو جوان هم از غلامان عزیز مصر که مورد خشم او واقع شده بودند در آمدند ، روزی یکی از آنها گفت : خواب دیدم که شیره انگور می گیرم تا شراب درست کنم و دیگری گفت : خواب دیدم که روی سر خود سیدی از نان حمل می کنم و مرغ از آن نان می خورد ، ما را به تأویل و تعبیر این دو خواب آگاه کن که تو را از نیکوکاران می شناسیم .

۳۷- قَالَ لَا يَا تُبٰكُ مَا طَعَامُ تُرْزِقَانِهِ إِلَّا نَبَاتًا تَكْمُلُنَا بِهِ وَإِلَيْهِ قَبَّلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِنَا آلَخِرَّةِ هُمْ كَافِرُونَ . یوسف گفت : شما هیچ خوردنی به خواب نخواهید دید مگر آنکه من آنرا برای شما تأویل کنم پیش از آنکه سرانجام شما آشکار گردد ، این از جمله دانشی است که خداوند به من آموخته و من کیش گروهی که به خدا ایمان ندارند ترك کرده ام چون که آنها به روز رستاخیز کافرند .

۳۸- وَأَتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لِنَاسٍ أَنْ يُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكُمْ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ . من پیروی از کیش پدران خود ابراهیم ، اسحاق ، یعقوب کردم و هرگز ما را نبوده که برای خداوند انبازی گیریم و این از فضل خداوند بر ما است و بر همه مردم (مؤمن) و لکن بیشتر مردم نمی دانند .

۳۹- یا صاحِبِی السَّجْنِ ۚ اَرْبَابٌ مُّتَمَرِّقُونَ بِخَيْرٍ اَمْ اَللّٰهُ الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ . ای دوهم زندانی من، آیا خداوندان پراکنده بهترند یا خدای یکتا و یگانه و فروشکننده ؟

۴۰- مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمْ وَّهَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ مَا اَنْزَلَ اَللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ اِنَّ الْحٰكِمَ اِلَّا لِلّٰهِ اَمَرَ اَلَّا تَعْبُدُوْا اِلَّا اِيَّاهُ ذٰلِكَ الَّذِيْنَ اَلَيْسَ لَآ يَعْلَمُوْنَ . آنچه جز خداوند می پرستید تنها نامهایی هستند که شما و پدرانان آنها را نام گذارده اید ، و خداوند برای آن پرستیدگان هیچ گونه حتی وسلطه ای فرو نفرستاده و هیچ حکمی نیست مگر برای خداوند یگانه، که فرمود: نپرستید مگر او را ، این است دین راست و استوار، لکن بیشتر مردم نمی دانند .

۴۱- یا صاحِبِی السَّجْنِ اَمَّا اَحَدٌ كَمَا فَيَسْقِي رَبُّهُ خَمْرًا وَاَمَّا الْآخِرُ فَيُصَلِّبُ فَتَا كُلِّ الطَّيْرِ مِنْ رَاْسِهِ قُضِيَ اَلَا مَرُّ اَلَّذِيْ فِيْهِ تَسْتَفْتِيَانِ . ای دوغلام هم زندانی من ، اما یکی از شما خواجه خویش را ساقی باشد (و او را بنوازد) اما دیگری بردار کند پس مرغان از سر او خورند ! این است حکم رانده شده در آن دو خواب که شما تاویل آن از من خواستید .

۴۲- وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ اَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اِذْ كُرْنِيْ عِنْدَ رَبِّكَ فَاَنْسِيْهِ الشَّيْطٰنُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السَّجْنِ بِضْعَ سِنِيْنَ . یوسف به آن غلامی که دانست او رستی است گفت : مرا نزد خداوند خویش یاد آور ، پس شیطان او را وادار به فراموشی کرد و او را بیاد خواجه خویش نیاورد (مصلحت خدائی) و در نتیجه آن فراموشی ، چند سال یوسف در زندان بماند (تا بخته تر شد) .

تفسیر ادبی و عرفانی

۳۳- قَالَ رَبِّ السَّجْنِ اَحَبُّ اِلَيَّ . آیه . از آنجا که اختیار هر امری به اختیار و امتحان است ، یوسف زندان را اختیار کرد ، لاجرم در ورطه امتحان و اختیار افتاد ، و اگر طلب عافیت کردی ، یا بی اختیار طریق اضطراب سپردی ، ممکن بودی که بی بلا و بی وحشت زندان ، از آنچه می رسیدی ایمن گشتی . او از آنچه او را به آن خواندند با عافیت عصمت یافتی . آنچه که در خبر است که اگر یوسف از خداوند بجای زندان ، عافیت خواسته بود خداوند به او عطا می کرد . لکن اختیار بلا کرد تا در آن بلا از وی صدق خواستند و در غلت او بیفزودند .

در تورات آمده که خداوند فرمود: ای موسی اگر خواهی که به مقام مقربان فرود آئی و درجات عالی بهشت رسی ، از خود باز رسته و به دوست پیوسته ، مراد خود را فدای مراد ازلی ما کن . که بنده را بنا اختیار چه کار ؟ و اختیار اختیار ما است و اراده اراده ما .

... اِذْ كُرْنِيْ عِنْدَ رَبِّكَ . آیه . یوسف زندان اختیار کرد لاجرم به اختیار خود فرو گذاشتند تا روزگار دراز در زندان بماند ، و نتیجه آن زندان که خود خواست . این بود که به غلام هم زندانی خود گفت : چون به نزد خداوندت برگشتی مرا بیاد او بیاور .

این بود که خداوند او را عتاب کرد و فرمود : تو از زندان خواستی و حال دیگری را نزد مخلوق ماشفیع خواهی . به عزتم سوگند که زندان تو را دراز خواهیم کرد .

در خبر است که: پس از این ندا ، زمین شکافته شد و خداوند نیروی بینائی بیشتر به یوسف داد و فرمود: فرونگر ،

تا در زیر زمین چه بینی؟ یوسف مورچه‌ای را دید که چیزی در دهان دارد و می‌خورد، ندا آمد ای یوسف، من از روزی این مورچه در زیر زمین غافل نیستم! تو رسیدی که من تو را فراموش کنم که به غلام عزیز مصر متوسل شدی! آیا من تو را نزد پدر، عزیز و ارجمند نساختم؟ آیا کاروان برای نجات تو نفرستادم که تو را از چاه درآوردند؟ پس چگونه مرا فراموش کردی و از دیگری یاری خواستی؟ یوسف دست به دعا برداشت و گفت: خداوند! این لغزش مرا به فضل خود ببخش و از گناهم درگذر.

در خبر است که جبرئیل در زندان نزد یوسف رفت، یوسف او را بشناخت و گفت: تو را در میان خطا کاران چون بنیم؟ جبرئیل گفت: خداوند می‌فرماید از من شرم نکردی که آدمیان شفیع قرار دادی! من زندان تو را چند سال خواهم افزود یوسف گفت: آیا از افزودن زندان خداوند از من راضی است؟ گفت: بلی، گفت: پس من از درازی زندان باک ندارم. زلیخا و یوسف زندانی: گفته‌اند چون زلیخا یوسف را به زندان فرستاد، بر کرده خود پشیمان شد و خسته دل و بیمار تن گشت، هر ساعت نفس سرد می‌زد و اشک گرم می‌بارید و با دلی پر درد و جانی پر حسرت پیوسته به فراق آن بهار شکفته و ماه دوهفته‌ه می‌زارید و نوحه می‌کرد و حالش چنین بود که:

گفتا که مر و به غربت و می‌بارید از فرس تو، به لاله بر، مر و ارید

طاقتش برسید و صبرش بر مید، زندان جنب سرای او بود، برخاست بیام زندان آمد، با دلی آشفته و جگری سوخته، زندان بان را گفت: سوزم به غایت رسید، چکم؟ خواهم که آواز یوسف بشنوم و این دل خسته را مرهمی برنهم، آری، شغل دوستی و عشق، شغلی است سخت و زخمی است بی‌محابا، آتشی بی‌دود و زبانی بی‌سود! مستوران را مشهور و مقبولان را مهجور کند! عزیزان را خوار و پادشاهان را اسیر و بی‌مقدار گرداند و سلامتیان را ملامتی کند. چنانکه گوید:

از هجر تو چیست، جز ملامت ما را کرد است در این شهر علامت ما را
با هجر تو، کی بود سلامت ما را بنمود فراق تو، قیامت ما را

ای زندان بان تدبیر چیست که صدای یوسف بشنوم؟ گفت: آسان است! تو بفرمای تا من او را زخم کنم و من این کار را چنان بسازم که رنجی ندو نرسد! و تو آواز و ناله او بشنوی! زلیخا فرمان داد و زندان بان رفت و یوسف را گفت: مرا فرموده‌اند که تو را زخم کنم ولی مرا دل ندهد که چنین کنم، پس من تازیانه به زمین زدم و تو ناله می‌کن! زندان بان چنان کرد و یوسف ناله می‌سرداد، زلیخا باد و چشم‌گریان و دل بریان، بر بام زندان آه می‌کشید و به زبان حال می‌گفت:

آن شب که من از فراق تو خون گرییم باری به نظاره آی تا چون گرییم
هر لحظه هزار قطره افزون گرییم هر قطره به نوحه‌ای دیگر گون گرییم

تفسیر لفظی

۴۳ - وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُوسَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَعْيُنِ فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِآرَائِنَا تَعْبُرُونَ. پادشاه مصر گفت: من هفت گاو فربه را خواب دیدم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند (و نیز خواب دیدم) هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک از گوشه تخت من برآمدی و خوشه‌های خشک به خوشه‌های سبز پیچیده و آنها را خشک کردند، اکنون ای گروه ویرانه من، خواب مرا فتوی دهید و پاسخ گوئید، اگر چنان است که شماها خواب شناسید و آنرا تعبیر می‌کنید.

۴۴ - قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِبِتَّاءٍ وَبِلَّالٍ إِلَّا حُلَامٌ بِعَالِمِينَ. گفتند: این خواب‌ها نادرست

و درهم و برهم است و ما به تفسیر و تعبیر این گونه خواب‌ها دانایان نیستیم.

۴۵- وَقَالَ الَّذِي نَجَّاهُمْ مِّنْ أَدْنَىٰ أُنْتَبِئْكُمْ بِبَنَاتِكُنَّ اللَّاتِي لَعَنَ اللَّهُ عَذَابَهُنَّ بِمَا كُفَرْنَ بِهَا إِنَّهِنَّ جَنَنُ اللَّاتِي أُنزِلَتْ عَلَيْهِنَّ مِن سَمَوَاتٍ مُّضَوَّاتٍ لَّيْلًا مَّغْشَاةً سُجُودًا لَهُمْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ خَاغِبَا فِي السَّمَوَاتِ لَئِي لَعَنَ اللَّهُ عَذَابَهُنَّ بِمَا كُفَرْنَ بِهَا إِنَّهِنَّ جَنَنُ اللَّاتِي أُنزِلَتْ عَلَيْهِنَّ مِن سَمَوَاتٍ مُّضَوَّاتٍ لَّيْلًا مَّغْشَاةً سُجُودًا لَهُمْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ خَاغِبَا فِي السَّمَوَاتِ لَئِي لَعَنَ اللَّهُ عَذَابَهُنَّ بِمَا كُفَرْنَ بِهَا إِنَّهِنَّ جَنَنُ اللَّاتِي أُنزِلَتْ عَلَيْهِنَّ مِن سَمَوَاتٍ مُّضَوَّاتٍ لَّيْلًا مَّغْشَاةً سُجُودًا لَهُمْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ خَاغِبَا فِي السَّمَوَاتِ

که از زندان آزاد شده و نزد ملک جاه داشت، و پس از مدتی فراموشی (داستان یوسف و زندان) گفت: من شما را به تعبیر این خواب آگاه می‌کنم مرا (به زندان) بفرستید.

۴۶- يٰٓيُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ يَّمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَيْكَ النَّاسَ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (غلام در زندان رفت) و گفت: ای یوسف بسیار راست گوی و راست آهنگ، برای من (خوابی را) که هفت گاو و فر به راهفت گاو لاغری خوردند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک بود که سبزه‌ها هم خشک شدند تعبیر کن! تا من بسوی مردمان برگردم، باشد که آنان بدانند و آگاه شوند.

۴۷- قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سَنِينَ ذَاتًا فَآبًا فَلَا حَصَدَ تُمْ فَذُرُّوه فَيَسْتَنْبِئُكُمْ فِيهَا قَلِيلًا مِّمَّا تَكْتُمُونَ يٰٓيُوسُفُ كَفَىٰ لَكَ غَمًّا بِمَا كُنتَ تَكْتُمُ فَذُرُّوه فَيَسْتَنْبِئُكُمْ فِيهَا قَلِيلًا مِّمَّا تَكْتُمُونَ

یوسف گفت: هفت سال پی‌پی بکارید و آنچه بدروید دانه را در خوشه بگذارید (که بماند) جز آن‌دکی که می‌خورید.

۴۸- ثُمَّ يَأْتِي مِنَ الْبَعْدِ ذٰلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَحْضِنُونَ

پس از هفت سال بررومند، هفت سال سخت خشک آید (تنگ بی باران) و در آن هفت سال آنچه در آن سالها نهاده‌اید مردم می‌خورند جز آن‌دکی که برای کشت سال بعد نگاه می‌دارید.

۴۹- ثُمَّ يَأْتِي مِنَ الْبَعْدِ ذٰلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ

مردم را در آن سال باران رسد و در آن از تنگی برهند.

۵۰- وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَّعْتَ أِيدِيَهُنَّ إِن رَّبِّي بِيَكِيدٍ هِنَّ عَلِيمٌ

پادشاه مصر گفت: یوسف را به من آرید چون غلام به رسولی نزد او آمد گفت: نزد خداوندت برگرد و از او پرس که حال زنانیکه (در دعوت زلیخا) دستهای خود را بریدند چیست و چگونه است؟ (و بدان) که خداوند به آن سازها و حيله‌ها که زنان ساختند آگاه است.

۵۱- قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَن يٰيُوسُفُ عَنْ نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوٓءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ إِنَّ لَآنَ حَصْحَصَ الْحَقَّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

پادشاه غلام را نزد زنان (مهرانان) فرستاد و آن‌را با زلیخا گرد آورد و پرسید که کار و بار و حال شما چون بود وقتی که یوسف را از خود به خویشان خواندید و چه جستید (وجه فهمیدید از وضع و اخلاق او) گفتند: پناه بخدا، هرگز ما بر یوسف هیچ بدی ندیدیم. در آن حال زلیخا زن عزیز مصر گفت اکنون راستی پدیدار شد و حق آشکار گشت این من بودم که جسم و تن او را از خود با خویشان خواستم و یوسف از راست گویان است.

۵۲- ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخٰٓئِنِينَ

وقتی رسول خبر آزادی به یوسف داد گفت: این (ستیدن) ایستادگی من و بیرون نشدن از زندان برای آن بود تا عزیز بدانند که من در خانه او در پنهانی با او کژی نکردم، (و تابانند) که خداوند، کید کج روان را راه بری نکند.

تفسیر ادبی و عرفانی

۴۳- وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ

آیه. آغاز بلاء یوسف، خوابی بود که از خود برای پدر حکایت کرد، و انجام نجات او هم خواهی بود که برای ملک مصر تعبیر کرد، تا دانسته شود که کارها به تقدیر خداست

و تدبیر بنده وابسته به تقدیر خدا است که در کار دانی و کار سازی یگانه و یکتا است ، و هر چند سببها پیدا است و بی سبب کاری نمیشود ، لیکن با سبب بماندن خطا است ।

پیر طریقت گفت : سبب ندیدن ، نادانی است اما با سبب ماندن شرک است । از سبب برگزیدن تا به مسبب برسی ، در سبب دل مبنده تا در خود برسی . عارف را نه چشم بر لوح است نه بر قلم ، نه بسته حوا است و نه اسیر آدم ، عطشی دارد دائم ، هر چند قدحها دارد دمام ، ای مهیمن اکرم و ای مفضل ارحم ، یک بار قدح بازگیر تا این بیچاره برزند دم ا لطیفه : نوشته اند یوسف را دو چیز به حد کمال بود ، یکی حسن خلیقت ، و دیگری علم و فطنت ، حسن خلیقت ، جمال صورت است و علم و فطنت ، کمال معنی ، پس خداوند تقدیر چنین کرد که جمال وی سبب بلاگشت ، و علم او سبب نجات اتاعالمیان بدانند که علم نیکو به از صورت نیکو است ।

۵۰- وَقَالَ الْمَلِكُ اِثْتُوْنِي بِهٖ . آیه . چون غلام تعبیر خواب را نقل کرد و چنین افزود : این کس که خواب را تعبیر کرد غلامی است زیبا از ملت ابراهیم و چون من او را دیدم ، پیوسته به شب نماز گزاردی و به روز روزه داشتی ! و بیماران را عیادت کردی و از بهر ایشان دار و خربیدی و غمگساران را دل خوشی و ستم دیدگان را تسلی دادی و نومیدان را به امید داشتی و غذائی که در زندان داشتی به نیازمندان دادی ، با این همه هنر ، جوانی است بلند بالا ، سیاه چشم ، پیوسته ابرو ، نیکو اندام ، تنگ دهان ، روشن دیدار ، نیکو کار ، شیرین دیدار ، در خاموشی بامهابت ، در گفتار باملاحت ، از دور باصوالت ، از نزدیک باحلاوت ، با این همه مزیت می گویند از فرزندان ابراهیم خلیل است و پسر یعقوب پیغمبر کنعان است .

ملک گفت : رو و او را نزد من آر ، چون غلام نزد یوسف آمد و بشارت آزادی داد یوسف در بیرون رفتن از زندان توقف کرد و علت آن بود که خواست ملک بدانند که او درست کار است و به چشم خیانت به او ننگرد که در آن حال هیبت یوسف در دل وی نماند و سخن دعوت یوسف در او اثر نکند . لاجرم چون پس از رساندن پیغام به ملک و بازجویی او از زنان میهان زلیخا ، بی گناهی او آشکار و سخن وی در ملک کارگر افتاد و پند وی او را سود داشت تا آن ملک در دین اسلام آمد و ملت کفر بگذاشت .

گروهی گفتند : تردید یوسف از رفتن این بود تا دانسته شود که کسی به سبب او به تهمتی گرفتار نشود و در هیچ دلی هیچ تهمتی نماند و عصمت پیغمبری پیدا گردد تا مردم در او سخن نیکو گویند و به سبب آن پاداش و ثواب ببینند .

گفته اند : هنگامی که یوسف در زندان بود ، مردی دعوی دوستی با او کرد ، یوسف گفت : ای جوان مرد ، دوستی من تو را بچه کار آید ؟ که ازین دوستی مرا به بلا افکنی و خود بلا بینی ا پدر من یعقوب مرا دوست داشت ، مرا در چاه افکند و بینائی خود هم از دست داد ، و زلیخا دعوی دوستی با من کرد ، به ملامت مردم گرفتار گشت و من دیر سال در زندان بماندم ا چنانکه پیغمبر به دوستی جبرئیل دل خوش کرد ، چهل روز او را وا گذارد ا و چون کعبه را دوست داشت ، کافران قریش او را بیرون کردند ا

تفسیر لفظی

۵۳- وَمَا اَبْرَأُ نَفْسِي اِنْ اَلنَّفْسِ لَا مَآرَةَ اِلَّا بِالسُّوْرِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي اِنْ رَبِّي غَفُوْرٌ رَحِيْمٌ . من خویشتن را تبرئه نکم و بی گناه ندارم و بدانم که تن آدمی تنها (بی نهایت) بد فرما و بد آموز است ، مگر آنکه خداوند مرا ببخشاید و نگاه دارد ، که خداوند من عیب پوش و آمرزنده و بخشاینده و مهربان است (۱) .

(۱) بعضی مفسرین این آیه را از گفته زلیخا دانند که اقرار می کند نفس آماره او او را به گناه واداشت ولی رحمت

حق شامل حال شد و شهوت از یوسف گرفت ا چون کافران هم به خداوند اقرار دارند ا